

## محیط طبیعی و آثار باستانی دشت سیستان

S. M. Said-Sajadi ph.D

### The Natural Environment and Historical monuments in the plain of Sistan

This article studies the effect of the ecology of Sistan on the historical monuments and tries to compare the existing monuments with those described in the religious books belonging to the Pre-Islamic time and those found in the Muslim historians and geographer's works. There is particularly an emphasis put on the comparison between the Greek historians' Golden city or zarang/zarange of the Archemenian and Islamic times and the monuments and ruins found in the Nad-ali field (Sistan/Afghani), Dahana Gholaman and in the old Zahidan.

خلاصه

مقاله ارتباط و تأثیر محیط زیست سیستان را در آثار باستانی آن مورد مطالعه قرار می دهد و سپس به مطابقت آثار موجود با آنچه که در کتب مذهبی ایران پیش از اسلام و نوشته های مورخان و جغرافیدانان مسلمان آمده می پردازد. در این کار بخصوص تأکیدی وجود دارد درباره تطبیق شهر زرین مورخان یونانی و یا زرنگ / زرنگ دوران هخامنشی و اسلامی با آثار و یادعلی (سیستان / افغانی)، دهانه غلامان و زاهدان کهنه.

سیستان نام سرزمینی وسیع در بخشهای جنوب شرقی فلات ایران است که امروزه قسمت اعظم آن داخل خاک افغانستان واقع شده و با نام ولایت نیمروز خوانده می شود و بخش کوچکتر آن همراه بلوچستان، استان سیستان و بلوچستان ایران را تشکیل می دهد. این دشت که بخشی از فلات بزرگ ایران به شمار می رود از شمال و شرق به کوه های بابا و سلیمان در افغانستان مرکزی، از جنوب به رشته کوه های ملک سیاه و بلوچستان و از مغرب به کویر لوت و استان خراسان محدود است. دشت سیستان از نظر زمین شناسی متعلق به اواخر دوره پلیوستسن و عبارت از مجموعه دلتاهایی است که طی هزاران سال در اثر تغییرات بستر و مسیر رود هیرمند به وجود آمده است. زمین و خاک نرم و سست و رسوبی بخش ایرانی سیستان بیشتر از ته نشست های رودخانه هیرمند و بر اثر طغیانهای آن به وجود آمده و جریانهای طبیعی مانند باد و باران به راحتی آنها را جابجا می کنند. گودترین بخش سیستان دریاچه هامون است که حدود ۱۰ متر عمق دارد و بلندترین نقطه آن کوه خواجه است که دارای ارتفاعی برابر ۶۰۹ متر از سطح دریا می باشد.

سیستان ایرانی یا سیستان جنوبی با مساحتی بالغ بر ۸۱۱۷ کیلومتر مربع در حقیقت دلتای رودخانه هیرمند در ایران است که رسوبات رودخانه هیرمند بیشتر بخشهای آن را پوشانده و به صورت یکی از حاصلخیزترین سرزمینهای فلات ایران در آورده است. اما کمبود باران و آبهای وارداتی آنجا را به شکل یکی از سرزمین های نسبتاً خشک و بی حاصل کشور در آورده است. بنا بر شواهد باستانشناسی در گذشته اوضاع چنین نبوده و سیستان یکی از ایالات حاصلخیز ایران به شمار می رفته است. سیستان کهن از سیستان امروزی بزرگتر بوده و به برکت رودخانه هیرمند تعداد استقرارگاههای گوناگون آن در دوره های مختلف یعنی از دوران آغاز تاریخی و بخصوص اسلامی در منطقه اطراف دلتا بسیار زیاد بوده است.

پدیده های اصلی جغرافیای طبیعی سیستان عبارتند از دشت و دلتا، رودخانه و دریاچه که هر کدام به سهم خود در سرنوشت سیستان در زمینه های گوناگون سهم بوده اند. پیش از تشریح وضعیت رود هیرمند و دریاچه هامون و رابطه آنها با آثار باستانی منطقه و تأثیر آنان در گسترش - - - - - باستان نگاهی کوتاه به دو پدیده طبیعی دیگر که آنها نیز هم

در شکل گرفتن و هم در نابودی تمدنهای سیستانی سهم قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند، داریم. این دو پدیده عبارتند از تراس و کلوتک.

پوششهای گیاهی بیابانها معمولاً شامل بوته‌هایی است که به صورت جزایر پراکنده‌ای می‌رویند و در فاصله بین آنها بر اثر وزش بادهای زمینی عربان و بدون گیاهی به وجود می‌آیند که به تدریج از سطح دیگر زمینها پست‌تر می‌شود و در نتیجه محل بوته‌ها و پوششهای گیاهی به صورت پشته‌های برجسته‌ای در می‌آیند که «کلوتک» خوانده می‌شوند. کلوتکها در سیستان زیادند و در کویر لوت و بخصوص در منطقه شهداد نیز چنین است. ناگفته نماند که در شکل گرفتن کلوتکها جریان آبهای سیلابی و فصلی نیز تأثیر فراوان دارند.

پدیده طبیعی دیگر تراس رودخانه‌ها هستند که در نتیجه تغییر بستر رودخانه و در طی سالیان دراز و بکندی به وجود می‌آیند. رودخانه هیرمند در سیستان دارای چهار تراس شناخته شده اصلی است که عبارتند از تراسهای چهار برجک، رم‌رود، نیمروز و تراس جدید زابل. این تراسها به ترتیب ۵۲۰، ۵۰۰، ۴۹۰ و ۴۸۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارند. بسیاری از محوطه‌های باستانی دوران آغاز تاریخی سیستان و از جمله شهر سوخته در روی تراس دوم هیرمند یعنی تراس رم‌رود واقع شده‌اند.

رودخانه هیرمند یا هیلمند و یا هلمند یکی از پدیده‌های طبیعی و مهم منطقه و یکی از بزرگترین جریانهای آبی جنوب آسیای مرکزی به شمار می‌رود که منبع اصلی تأمین آب سیستان است. این رودخانه از آب چشمه‌سارها و کوههای بلند شمال غربی کابل سرچشمه می‌گیرد و به خاطر پرابی مسیری طولانی و پریچ و خم بالغ بر ۱۲۰۰ کیلومتر و یا به عبارتی ۱۰۵۰ کیلومتر<sup>۱۱</sup> را در میان کوهها و جلگه‌ها و صحراها (۴۰۰ کیلومتر) می‌پیماید تا به مناطق جنوب غربی افغانستان برسد و سپس در منطقه چهار برجک در ۷۰ کیلومتری مرز ایران و افغانستان ابتدا به سوی مغرب و سپس شمال رفته و داخل خاک ایران می‌شود تا به دلتا و به دریاچه هامون رسد. در طول ۱۷۰۰ کیلومتر رودخانه‌ها و جویبارهای بزرگ و کوچکی نیز به رودهای که به هیرمند می‌ریزد از غناباد است و هیرمند پس از



یکی شدن با این رودخانه در نزدیکی شهر بُست پرآب‌تر شده و به سوی مرکز سیستان روانه می‌شود. در منطقه مرزی بین ایران و افغانستان رودخانه به سه شاخه رود سیستان و رود هیرمند و رودخانه مرزی پریان تقسیم می‌شود.

آنان نیز به نوبه خود به شاخه‌های کوچکتری بخش می‌شوند و هرکدام پس از طی مسیری کوتاه به هامونهای سه‌گانه می‌پیوندند. رود هیرمند پس از طی مسیر طولانی خود در سیستان به تشکیل درپدیده طبیعی یعنی دریاچه و دلتا که مرکز اصلی تمدنهای کهن سیستان بوده است می‌پردازد. هر دوی این پدیده‌ها یعنی دریاچه و دلتا در تکوین جوامع انسانی در دشت سیستان و نیز گسترش تولیدات اقتصادی شهرکها و روستاهای اطراف یعنی کشاورزی، صیادی، گلهداری و شکار پرندگان و در نتیجه کمک به امر تغذیه تأثیر فراوان دارند. همین اهمیت را در اشکال تولیدی و شغلی گوناگون در دوران باستان نیز داشته‌اند. وسعت زمینهای کشاورزی دلتای رود هیرمند اجازه می‌دهد که منطقه‌ای به وسعت ۴۵۰۰۰ هکتار زمینهای کشاورزی مورد استفاده قرار گیرند. این زمینهای کشاورزی موجود در منطقه دلتای هیرمند از زمینهای زیر کشت هزاره سوم پیش از میلاد یعنی حدود ۵۰۰۰ سال پیش حدود سه متر پایین‌ترند. در حقیقت آثار و بقایای گیاهان و کشتزارهای قدیمی در لایه‌ای به قطر چند سانتیمتر در روی تراس نیمروز که در هزاره سوم پیش از میلاد هم سطح زمینهای اطراف خود بوده و کشاورزی در روی آن انجام می‌گرفته است به خوبی دیده می‌شوند. امروزه آثار این زمینهای زراعتی قدیمی و تراس بسیار فرسوده آن به صورت کلوته‌هایی با ارتفاع ۳/۲ تا ۴ متر از سطح زمینهای اطراف در منطقه دیده می‌شوند.

جز از هیرمند و شاخه‌های آن در سیستان رودخانه‌های دیگری یعنی فراه‌رود و هروت‌رود، سنارود، شلارود و رود بیابان وجود دارند که سه رودخانه اخیر از شاخه‌های هیرمند اصلی به شمار می‌روند. با اینکه برخی از آنان خشک و یا کم آب هستند در گذشته‌های دورتر که سدها و بندهای کنونی وجود نداشته‌اند این رودخانه‌ها دارای آب کافی بوده‌اند. این رودها همراه رودخانه‌های دیگر در منابع تاریخی و جغرافیایی دوران اسلامی نیز ذکر و توصیف شده‌اند. بیخ سیستان درباره رودهای سیستان می‌نویسد: «... و کنون

پیداست که رود هیرمند، رخدرد، خاش رود، فراه رود، ختکرود و هروت رود و آب دشتها و کوهها از همه اطراف سیستان از هزار فرسنگ همه بزره آید و یکی سوراخ است آن رادهان شیر گویند نه بزرگ همه این چندین آب بدان فرو شود و هیچکس نداند کجا شود مگر خدای تعالی و تقدس و این از عجایب هاست»<sup>۱۲۱</sup>!

همین رودخانه‌ها در یک منبع کتبی بسیار قدیمی تر که عموماً از نقطه نظر مذهبی مورد بررسی قرار گرفته شده و جنبه‌های تاریخی و جغرافیایی آن کمتر مورد توجه بوده، یعنی اوستا، نیز نامبرده شده‌اند که بعداً به آن خواهیم پرداخت.

پدیده طبیعی دیگر دشت سیستان که همواره در زندگی سیستانیان مؤثر بوده و موجودیت خود را مدیون رودخانه هیرمند است دریاچه‌های سه‌گانه و یا به روایتی چهارگانه هامون است<sup>۱۲۲</sup> که یکی از بزرگترین حوضه‌های آبی این منطقه از آسیا را تشکیل می‌دهد. این دریاچه‌ها در گذشته‌ای نه چندان دور دریاچه واحد پرآبی بوده‌اند و تقسیم امروزی آنها به خاطر اختلافاتی که بین دولتهای افغانستان و ایران بر سر تقسیم آب رودخانه هیرمند در طی یکصد سال اخیر پیش آمده به وجود آمده است<sup>۱۲۳</sup>. در حقیقت هیچ یک از منابع تاریخی پیش از سده نوزدهم میلادی به وجود دریاچه‌های سه‌گانه در این محل اشاره‌ای ندارند و تنها از یک دریاچه پر آب که همان هامون باشد نام می‌برند.

سه دریاچه به نام هامون در سیستان وجود دارد. هامون بزرگ یا هامون پریان و یا هامون بوزک در شمال شرقی که در داخل خاک افغانستان واقع شده است، هامون صابری در شمال که عمیق‌ترین هامونهاست و نیمی از آن در داخل خاک ایران و نیم دیگر جزو افغانستان است و هامون هیرمند و شلا (شیله) تقسیم می‌شود<sup>۱۲۴</sup>. موجودیت دائمی آب شیرین در طول سال به فعالتهای کشاورزی و نیز دامداری در محل کمک می‌کند. این دریاچه‌ها هنگام پرآبی به واحدی بگانه تبدیل می‌شوند که آن را به مهمترین دریاچه بخشهای شرقی فلات ایران تبدیل می‌سازد.

مان کانالها، سدها و بندهایی در داخل افغانستان که مانع

جریان آب هیرمند می شود، به وقوع پیوسته است<sup>۱۶</sup>! در هر حال امروزه نیز در زمان پرآبی و یا سیل این واحدهای مجزا یک پارچه می شوند و آب اضافی آنها از راه باریکی از جنوب و از طریق شیله، شلاق یا شلارود به گودال بزرگی در خاک افغانستان که به نام گود زره معروف است باز می گردد.

هامون هیرمند تقریباً بیضی شکل است و جهت آن از شمال شرقی به جنوب غربی است. مساحت آن نیز به عدد اشاره شده در بالا و نسبت به کمی و زیادی آب مرتب در نوسان می باشد، بطوری که امروزه نیز می توان آثار مردابهای خشک و دلتاهای قدیمی را در کنار هامونها دید که خود در اصل بخشی از دریاچه به شمار می رفته اند و در کنار و نزدیکی آنان آثار کهن از استقرارهای باستانی به صورت محوطه های کوچک و بزرگ دیده می شوند. شرایط طبیعی سواحل دریاچه هامون، باتلاقها و نيزارهای آن تقریباً شبیه شرایط همان ۵۰۰۰ سال پیش می باشد. به علت شیرینی آب در سواحل این دریاچه شکارچیان در پی حیوانات و بخصوص پرندگان مهاجرند و گاوداران نیز به پرورش این حیوان مشغولند. برعکس کشاورزی که به خاطر مسائلی چون کم آبی، خشکسالی و یا سیلابهای فصلی با وجود حاصلخیزی خاک گسترش چندانی نیافته است، دامداری و حصیربافی در کنار دریاچه رایج است. براساس مدارک باستانشناسی، سیستان و بخصوص منطقه هامون هیرمند در دوران پیش از تاریخ و آغاز تاریخ و حداقل تا دوران هخامنشیان یکی از مراکز پرورش گاو بوده است آثار و مدارک پیدا شده در شهر سوخته و دهانه غلامان این نظریات را تأیید می کنند. امروزه اگر چه تنها شیخ کم رنگی از دامداری باقی مانده است، در هر صورت پرورش گاو به وسیله گاوداران در بخشهای باتلاقی آن هنوز ادامه دارد. مطالعات انجام شده در روی باقی مانده های ۱۵۰۰ پیکره گلین و سفالین گاو که در محدوده زمانی بین ۳۲۰۰ تا ۲۰۰۰ پیش از میلاد یعنی حدود ۵۲۰۰ تا ۴۰۰۰ سال پیش تاریخ گذاری شده اند ما را به اهمیت این جانور در امور اقتصادی، تولیدی و تغذیه در جوامع باستانی سیستان آگاه می سازد. این امر البته خلاف نظر دانشمندانی چون مورگنستین و یا جورج کامرون است که معتقدند هیچ نقطه ای در افغانستان و یا ایران وجود نداشته که انسان بتواند با



تکیه بر گاوداری و پرورش این حیوان زندگی کند. گاو در اینجا نه تنها از نظر اقتصاد محلی و تولیدی دارای اهمیت بوده بلکه در امر تغذیه ساکنان مناطق نیز نقش عمده‌ای داشته است. بررسی‌های انجام شده بر روی استخوانهای جانوران شهر سوخته نشان داده است که ۹۰٪ استخوانهای پیدا شده در این محوطه متعلق به گاو و گوسفند و بز و غزال بوده است. ۲۱٪ از این استخوانها را استخوان گاو، ۴۵٪ را استخوان گوسفند و بقیه را استخوان غزال و بز تشکیل می‌دهد. با توجه به جثه و وزن گاو روشن است که مصرف گوشت گاو بیشتر از سایر جانوران بوده است. جدا از گاوداری دریاچه هامون منطقه مناسبی برای شکار پرندگان مهاجر و صید ماهیانی بوده که برخی از انواع آن امروزه نیز در دلتای رود هیرمند صید شده و در بازار به فروش می‌رسد. پیدا شدن صدها نمونه فلزی قلاب‌های ماهیگیری و نیز پیکانهای فلزی و سنگی در طی کاوشهای شهر سوخته و همچنین پیدا شدن مقدار بسیار زیادی از تیغ ماهی‌ها و استخوانهای پرندگان مختلف در طی همین کاوشها به درستی این نظریه را تأیید می‌کنند.

سومین پدیده طبیعی بخش ایرانی سیستان، کوه خواجه است که در حقیقت تنها عارضه کوهستانی این دشت است. این کوه دوزنقه‌ای شکل که از سنگهای بازالتی سیاه‌رنگ تشکیل شده است با ارتفاع ۶۰۹ متری خود از سطح دریا مانند جزیره‌ای در میان دریاچه هامون قرار گرفته است و در زمان‌های پربابی تنها راه رسیدن به آن استفاده از توتن‌های محلی می‌باشد. در گوشه و کنار و اطراف این کوه آثار مختلفی از زمان ساسانیان، اشکانیان و سده‌های نخستین اسلامی به شکلهای مختلفی چون کاخ و آتشکده و قلعه و گورستان و زیارتگاه باقی است. در زمان بازدید کلنل بیت قسمت غربی کوه خواجه و قسمتی از دریاچه هامون با نام دریای سنگی خوانده می‌شده است. این کوه که در زامیاد یشت با نام کوه اوشی دام خوانده شده است همراه دریاچه هامون و رود هیرمند در اوستا ستایش شده است. جالب آن است که کوه خواجه نه تنها در منابع اوستایی مورد ستایش و احترام می‌باشد بلکه به خاطر وجود زیارتگاههای خواجه غلطان یا خواجه مهدی و پیر گندم بریان مورد احترام مردم محلی و صیادان و بلوچان مسلمان به خاطر آنکه به احتمال زیاد مبدأ حرکت سه مغ مقدس

بشارت‌دهنده تولد حضرت عیسی بوده است، محترم شناخته می‌شود<sup>۱۷</sup>.

ارنست هرتسفلد باستانشناس بزرگ آلمانی این کوه مقدس را با بیانی زیبا و گویا وصف کرده است: «من سه بار و مجموعاً به مدت سه ماه در کوه خواجه این صخره بازالتی مرموز زندگی کرده‌ام. این کوه همانگونه که در سینه‌دم در جلگه سیستان پدیدار می‌شود و تازمانی که زیر نور خورشید ناپدید می‌گردد و تا آغاز شامگاه یعنی زمانی که به شکل شبحی بنفش‌رنگ در می‌آید و اشعه‌های خورشید در لابه‌لای خطوط شکسته آن گم می‌شوند در پیش چشم من بود. این کوه را همانگونه می‌بینم، به همان شکلی که توتن سواران در روی آبهای گسترده و آرام هامون بسویش روانند و همانگونه که امروزه در نمکزارهای یاس‌آور خشکیده کف دریاچه آرام گزیده است. در تنهایی، همراه دژ ویرانه رستم در دامنه جنوبی آن، که به یکی از پادشاهان سه‌گانه تعلق داشته و همراه گورهای ترسناک بیشمار که در روی بلندیهایی آن پراکنده است، زمانی که دو هفته پس از نوروز از دور دست‌ها، گروههای شاد و رنگارنگ از اطراف به سوی آنکه هنوز و پس از گذشت ۲۵۰۰ سال مقدس است می‌شتابند»<sup>۱۸</sup>.

هر سه پدیده مهم جغرافیای طبیعی سیستان یعنی رودخانه هیرمند، دریاچه هامون و کوه خواجه در اوستا مورد اشاره و ستایش قرار گرفته‌اند. علاوه بر آن گفتیم که کوه خواجه در نزد مسلمانان و مسیحیان نیز محترم است. وضعیت جغرافیایی رودخانه هیرمند، دریاچه هامون و حوضه هامون هیرمند در اوستا به دقت شرح داده شده‌اند. هامون هیرمند در زامیاد یشت با نام «کنس اویه» خوانده شده است. در آبان یشت نیز به دریاچه دیگر سیستان یعنی گودزره، نام فرازدانو<sup>۱</sup> داده شده است. در کنار هتومنت اوستایی که همان هیرمند است رودخانه‌های دیگر سیستانی نیز یاد شده‌اند. در بند ۶۶ زامیاد یشت آمده که:

(فر) از کسی است که شهر یاری وی از آنجایی که رود هلمند دریاچه کیانسیه را تشکیل می‌دهد برخاسته، در آنجایی که کوه اوشیدم واقع است و از گرداگرد آن آب بسیاری از کوهها



آمده با هم سرازیر می‌شود».

و در بند بعدی ادامه می‌دهد که:

«به آن (دریاچه کیانسه) فرو ریزد، به سوی آن روان گردد: خواسترا، هوسپا، فردتا و آن خوارنگه‌ی زیبا و آن اوشثویتی توانا و اورواذا دارنده چراگاه بسیار و ارزی، زرنومیتی به آن فرو ریزد، به سوی آن روان گردد. هلمند با شکوه و فرهمند که امواج سفید برانگیزد، که طغیان کند<sup>۱۹</sup>». از رودخانه‌های نامبرده در بالا، رودخانه خواسترا برابر همان خاش رود یا وادی نیسال که عربان آن را نهر نیشک خوانده‌اند می‌باشد. هوسپا همان رود خواسپاس در شمال خاش رود است و فرداغا یا فردتا مطابق فراه رود امروزی است که از میان شهر فراه می‌گذرد. خوارنگه‌ی زیبا هرود رود است که به شمالی‌ترین نقطه هامون می‌ریزد. اوشثویتی توانا برابر خشک‌رود است که مابین فراه‌رود و هرود رود واقع شده است. موقعیت سه رودخانه دیگر یعنی اوروادا و ارزی و زرنومیتی مورد اختلاف مابین پژوهشگران می‌باشد و بالاخره هشثومنت با شکوه و فرهمند نیز همان هیرمند است. در این وضعیت شگفت‌آور نیست که بخشی بزرگی از میراث اساطیری و نیز تاریخی ایران در سرزمینهای سیراب شده به وسیله رود بزرگ سیستان یعنی هیرمند و در منطقه هامون جای دارند. بر طبق سنن زردشتی در هزاره‌های سه‌گانه اوشیدر و اوشیدر ماه و سوشیانس از آب‌های همین کنس‌لویه به در می‌آیند. همین جا باید اشاره کنیم که زمینه تقدس هامون هیرمند به زمانهای پیش از دوران زردشتی‌گری می‌رسد و این نشان‌دهنده آن است که در سنتهای ایرانی و حتی پیش از حضور ایرانیان در این سرزمین هامون به خاطر موقعیت خاص خود مقدس شمرده می‌شده است.

اشاره کردیم که چه در زمان خشکسالی و چه در سالهای سیلابی یعنی چه کم شدن آب که باعث خشکسالی و عدم امکان زراعت می‌شده و چه زیاد شدن ناگهانی آب که زمینهای زراعی را به باتلاقهایی تبدیل می‌کرده است، مسائل و مشکلاتی برای ساکنان منطقه به وجود می‌آمده است. در اوستا نیز به این مشکلات اشاراتی شده است بخصوص زمانی که افراسیاب تورانی فحطی در ایرانشهر می‌گردد. جدا از آن در متون پهلوی

ساسانی نیز از فاجعه‌ای در رابطه با ازدیاد ناگهانی آب سخن رفته است. امروزه آبهای زیادی هامونها از طریق شلارود به گودزره می‌ریزد و این رودخانه همچنانکه از نام امروزی آن یعنی «شیله» که در پشتو و نیز فارسی معاصر رایج در افغانستان به معنای کانال و آبراهه است بر می‌آید نقش ارتباطی بین این دو دریاچه را دارد. برطبق این متون کهن در زمانهای گذشته نیز چنین بوده است. طبق نوشته‌های بندهش ایرانی یا بندهش بزرگ: «رودخانه وادانیه / و اتانیه در سجستان است و سرچشمه آن از کنس اویه می‌باشد»<sup>۱۰۱</sup>! از آنجایی که بنا بر این متن سرچشمه و اتانیه از دریاچه هامون است به روشنی معلوم است که رودخانه و اتانیه از هامون آب می‌گیرد و به آن آب نمی‌دهد و در حقیقت هامون را با گودزره مرتبط می‌سازد و از آنجایی که شلارود تنها رودخانه و با آبراهه‌ایست که مانند یک کانال ارتباطی بین هامون و گودزره عمل می‌کند بنابراین همان رودخانه وادانیه است که کنس اویه یا هامون را به فرازنادو یا گودزره متصل می‌کرده است. به این ترتیب با تکیه به اسناد کتبی، به روشنی دیده می‌شود که منطقه دلتای رودخانه هیرمند و هامون همگی ریشه‌های بسیار کهن و مستحکمی در فرهنگ سرزمین ما دارند، اما نکته مهمتر آن است که کلیه مطالب و نوشته‌های این متون کهن توسط آثار باقی مانده و ویرانه‌ها و محوطه‌های باستانی به جای مانده در گوشه و کنار این سرزمین نیز کاملاً تأیید می‌شوند. امروزه با آنکه هنوز یک بررسی باستانشناسی جامع و دقیق در سیستان به عمل نیامده است بیش از صد محوطه از دورانهای پیش از تاریخ و آغاز تاریخی در منطقه شناخته شده‌اند که مهمترین آنها شهر سوخته است. در کنار آن می‌توان از محوطه‌های کوچکتر دیگری مانند تپه روباه، قلعه تپه، مازگان، تپه رنده، قلعه نمرود، تپه وحید، تپه آتش، تپه‌های تاسوکی، طالب‌خان، کندر، اسک، لشگران، کفتارک، رود بیابان و دهها تپه دیگر نام برد. قابل توجه آنکه برخی از این محوطه‌ها در ارتباط مستقیم با شهر سوخته بوده‌اند مثلاً تپه‌های رود بیابان محل کارگاههای صنعتی و تولیدی سفال بوده و مقدار بسیاری از سفالهای شهر سوخته در این محوطه تولید می‌شده است. همچنین است وضعیت محوطه‌های دوران تاریخی، شهرها و قلاعی مانند دهانه

شهرستان، بی بی دوست، قلعه‌سام و دهها محوطه دوران تاریخی دیگر. تعداد و تراکم محوطه‌های دوران اسلامی بیشتر از دوره‌های پیشین است. در این زمینه و در حقیقت می‌توان گفت شرایط آب و هوایی سالیان گذشته و به ویژه ششصدساله اخیر تأثیری عمیق در فرهنگ ناحیه داشته است. بررسیهای باستانشناسی به خوبی نشان می‌دهند زمانی که سیستان از نقطه نظر جوی مشکلی نداشته است. دارای محوطه‌های بزرگ مسکونی با تراکم جمعیت نسبتاً بالا بوده است. سپس همراه با تغییرات آب و هوایی و کم و زیادی آب، تعداد این محوطه‌ها رو به کاهش گذاشته است و از تعداد جمعیت آنها نیز کم می‌شده است. این مسئله بخصوص در دوران اسلامی صادق است. علاوه بر تغییرات جوی، صدمات حاصله از جنگهای داخلی و هجوم اقوام بیگانه را نیز باید به آن اضافه کرد که با وجود گذشت سده‌ها از وقوع این وقایع، هنوز تأثیرات مخرب آن در ناحیه باقی مانده است.

رودخانه هیرمند و دریاچه هامون مهمترین علل وجودی تمدنهای باستانی در این منطقه می‌باشند. محوطه‌های بسیار شناخته شده و معروف شهر سوخته، دهانه غلامان و کوه خواجه که طی دهه‌های گذشته بررسی و حفاری شده‌اند نشان‌دهنده اهمیت این رودخانه و دریاچه در شکل‌گیری تمدنهای باستانی در سیستان بوده‌اند. در زمینه اهمیت این رودخانه و دریاچه در شکل‌گیری تمدنهای باستانی در سیستان جنوبی با نگاهی به فهرست محوطه‌های باستانی شناسایی و بررسی شده در چند دهه گذشته توسط باستانشناسان می‌توان دریافت که تا سده هجدهم میلادی در این بخش از سیستان تراکم استقرارگاههای انسانی زیاد بوده است. در حقیقت تا پیش از حکمیت گلد اسمیت که منجر به تقسیم سیستان بین دو کشور افغانستان و ایران شد و در نتیجه کنترل آب رودخانه هیرمند به دست دولت افغانستان افتاد، سیستان جنوبی یا سیستان ایران نسبتاً آماده بوده و آثار آن آبادیها، امروزه به صورت ویرانه‌هایی در گوشه و کنار این سرزمین دیده می‌شود. در کنار این علت سیاسی که تنها طی سده‌های اخیر باعث متروک شدن شهرها و شهرکهای سیستان شده است باید به علل موجود در منطقه یعنی کم و زیاد شدن خشکسالی و یا سیلابهای ناگهانی می‌باشد نیز اشاره کنیم.



این امر باعث تغییر بستر و مسیر رودخانه هیرمند و شعبات آن شده و ساکنان محوطه‌ها را در جستجوی آب کافی برای زندگی از استقرارگاههای خود دور می‌ساخته است. سابقه شکستن بندها و سدهای ساخته شده بر روی رودخانه هیرمند که در کم و زیادی آب در منطقه تأثیر بسزایی داشته است به ادوار بسیار کهن می‌رسد و حوادث آن حتی در متون مذهبی پیش از اسلام ایران نیز گزارش شده‌اند<sup>[۱۱]</sup>. وجود این سدها در سیستان آنقدر مهم بوده است که نویسنده ناشناس کتاب تاریخ سیستان می‌نویسد: «شرایط آبادانی سیستان بر بستن سه بند نهاده آمد: بستن بند آب و بستن بند ریگ و بستن بند مفسد»<sup>[۱۱]</sup>.

گفتیم که تراکم محوطه‌های باستانی در این منطقه زیاد بوده است<sup>[۱۳]</sup>. در این زمینه جز از نتایج پژوهشهای باستانشناسی تورین به نوشته‌ای از زیت اشاره داریم که می‌نویسد: در سیستان آنقدر مقدار دینه زیاد بوده است که پس از هر باران مردم در نقاط مختلف به جمع‌آوری آنها مشغول می‌شده‌اند. وسیله امرار معاش بیشتر خانواده‌های سیستانی از راه جمع‌آوری سکه و فروش آنها و جمع‌آوری دینه بوده است. همچنین اضافه می‌کند که تعداد این تپه‌ها و دینه‌ها در جلگه‌های شرقی رودخانه هیرمند (منطقه نادعلی) بیشتر از جاهای دیگر بوده است. وی نیز مقدار بسیار زیادی از سکه‌های ضرابخانه‌های ساسانی، باختری، یونانی و پارتی را از مردم محلی خریداری کرده است<sup>[۱۲]</sup>.

سیستان در طی تاریخ و به تناوب با نامهای گوناگونی چون زرک، زرنکا، درانجانا، سکستان، سجستان، سیستان و نیمروز خوانده شده است. سیستان جدا از نقشی که در تدوین تاریخ مذهبی ایران پیش از اسلام بر عهده داشته و نیز جدا از اهمیت بسیاری برخوردار بوده است و از آن با نامهای «انبار غله ایران» و «سبد نان خراسان»<sup>[۱۵]</sup> نیز نام برده شده است. صفاتی که مورخان برای سیستان شمرده‌اند البته به خاطر وضعیت کشاورزی قابل اعتناء آنجا بوده است که آنجا در تمام ادوار تاریخی خود همواره حاصلخیز بوده است.

دیدگاه مورخان دوران اسلامی بازبینی نمایم شاید لازم

باشد اشاره کنیم که این منابع یا در حقیقت منبع اصلی آب منطقه یعنی رودخانه هیرمند و شاخه‌های آن. همانقدر که در گسترش و رشد تمدنهای اینجا مؤثر بوده در از بین رفتن این تمدنها نیز سهمی داشته است. در حقیقت کمی و زیادی آب رودخانه هیرمند و در نتیجه از دیاد و یا کاهش وسعت دریاچه و زمینهای قابل کشت در تخریب و جابجایی تمدنها دخیل بوده‌اند. پیش از پرداختن به این مسئله نگاهی هرچند کوتاه به وضعیت پراکندگی محوطه‌های باستانی داریم. از نظر باستانشناسی سیستان ایران را می‌توان به سه بخش متمایز به شرح زیر تقسیم نمود:

منطقه ۱: بخش رسوبی سیراب شده به وسیله شعبه‌های دلتای هیرمند شامل:

- الف: منطقه پشت آب با محوطه‌های: تپه شهرستان از دوران ساسانی؛ قلعه تپه از دوران پارت/ساسانی؛ بی‌بی دوست، ده زاهدان، قلعه تیمور، قلعه کهک و برج افغان از دوران اسلامی.
- ب: منطقه شیب آب: دهانه غلامان از دوران هخامنشی؛ آتشگاه از دوران ساسانی/اسلامی، قلعه سام از دوران پارتی - اسلامی؛ سه کوهه از دوران اسلامی.
- پ: دلتای رود پریان: کرکو از دوران ساسانی؛ تپه پریان ۱ از دوران ساسانی؛ تپه پریان ۲ از دوران اسلامی؛

- منطقه ۲: دریاچه‌های سه گانه: کوه خواجه با آثار: قلعه کافرون (کافرون)؛ قلعه دختر؛ قلعه چهل دختران هر سه اثر از دوران پارت و ساسانی؛ زیارتگاهها و آرامگاههای سنگی از دوران اسلامی؛

- منطقه ۳: بخش صحرایی: محوطه‌های پیش از تاریخ و آغاز تاریخی: در اطراف دلتای قدیمی و رود بیابان که محوطه شهر سوخته و سایر محوطه‌های عمده هزاره‌های چهارم تا دوم پیش از میلاد و شهرها، شهرکها و دژهای دوران ساسانی و اسلامی قلعه رستم، رم‌رود، قلعه گرد و آخور رستم و دهها محوطه دیگر در آنجای قرار دارد (۱۶۱). در کنار این محوطه‌ها جاهای باستانی در خور توجه دیگری نیز وجود دارند، اما از آنجا که تاکنون نت نمی‌توان تعداد دقیق آنها را به دست داد. اطلاعات ما در

سیاحان و بازدیدکنندگان مختلف از این منطقه می‌باشد.

درباره محوطه‌های پیش از تاریخ و دوران آغاز تاریخی و تاریخی میستان<sup>۱۷۱</sup> و نیز اوضاع جغرافیای تاریخی منطقه در دوران پیش از اسلام<sup>۱۷۲</sup> گزارشات مفصل و تقریباً مشروحی از باستانشناسان در دست است. در صورتی که محوطه‌های دوران اسلامی منطقه بانه که به نوشته‌های مورخان باستانی و سیاحتان دوران معاصر شناخته می‌شوند نه از طریق بررسیهای باستانشناسی، در میان محوطه‌های باستانی میستان سه محوطه باستانی از سه دوره مختلف وجود دارند که هر کدام از آنان به دلایلی که به آنها اشاره خواهیم کرد در نوع خود بی نظیر و یا حداقل کم نظیرند. این محوطه‌ها عبارتند از: ۱- شهر سوخته از دوران آغاز تاریخی به خاطر گستردگی، وسعت و حفاظت اشیاء آن و روابط گسترده تجاری با محوطه‌های بسیار دور از سیستان؛ ۲- دهانه غلامان از دوران هخامنشی به خاطر آنکه تنها شهر مکتوفه از دوران هخامنشیان است که هم بر طبق یک نقشه پیشین شده و قبلی ساخته شده است و هم علاوه بر معماری رسمی کاخها و معابد از وضعیت ساختمان خانه‌های شخصی و ساکنان آنها و نیز از نظر اطلاعات باقیمندی که درباره آیینهای رایج و پرستش مردم آنها به دست آمده است اطلاعاتی در دست است؛ ۳- بالاخره کوه خواجه از دوران اشکانی (و ساسانی) به سبب آنکه جزو نادر محوطه‌های دوران اشکانی است که در محدوده مرزهای سیاسی امروزه ایران پیدا شده است و همچنین به خاطر نقاشیهای دیواری بسیار زیبایی که در این جا هدف آن نیست که به تشریح جریات این

پرتال جامع علوم انسانی



دوره آن متعلق به لایه‌های هفتم تا پنجم یعنی سالهای بین ۲۸۰۰ تا ۲۵۰۰ پیش از میلاد است که گستره شهر به ۸۰ هکتار می‌رسیده است. حدود ۷۵ هکتار از مساحت شهر سوخته چنان از توده سفالهای شکسته و قطعات شکسته سنگ، فلز، سنگهای نیمه‌قیمتی و سایر مواد منقول باستانی پوشیده شده که در برخی جاها بدون یا گذاشتن بر روی این مواد امکان حرکت و جابجایی وجود ندارد.

خود شهر به چهار قسمت اصلی تقسیم می‌شده است که عبارتند از منطقه بزرگ مرکزی، منطقه مسکونی شرقی، منطقه شمال‌غربی یا منطقه صنعتی و بخش جنوبی یا گورستان. آثار معماری به دست آمده از شهر سوخته نشان‌دهنده وجود نوعی نظم و ترتیب در تقسیم‌بندی ساختمانها و واحدهای مسکونی می‌باشد که به وسیله خیابانها و کوچه‌ها از یکدیگر جدا می‌شوند. مواد ساختمانی این بناها عبارتند از چینه، خشت، چوب و حصیر. هر واحد ساختمانی شش تا ده اتاق داشته که دارای در، پنجره، پلکان، سقف و اجاق بوده‌اند. در شهر سوخته تاکنون آثار ساختمانهای بزرگ و عمومی و نیز هیچگونه دیوار دفاعی و یا برج و بارویی به دست نیامده است اما اشیاء منقول پیدا شده از شهر سوخته بسیار متنوعند. این اشیاء عبارتند از: ظروف سفالی، انواع و اقسام پیکره‌های کوچک گلی، سفالی، سنگی و فلزی انسان و جانوران گوناگون و بیشتر گاو، اشیاء و صنایع ساخته شده از چوب و حصیر مانند آثار باقی‌مانده سقفها، قالبهای کفش، شانه‌های چوبی، ابزار بافتندگی و نیز سایر اشیاء که جهت ابزارسازی و کار در روی سنگ مورد استفاده قرار می‌گرفته‌اند. در میان اشیاء سنگی بخصوص می‌توان به ظروف مرمری و دسته‌های سنگی و سنگ آسیابها نیز اشاره کرد. اشیاء زینتی بیشتر با سنگهای نیمه‌بهدار وارداتی چون سنگ لاجورد، عقیق و فیروزه ساخته می‌شده که از معادن دوردست نیشابور و کوه‌های بابا در بدخشان به شهر سوخته وارد می‌شده است. این سنگهای نیمه‌بهدار پس از ورود به شهر سوخته به وسیله صنعتگران این شهر تراش داده می‌شده است و به شکل یک شیء زیست در دست آمده است. سپس برای صدور به سرزمینهای دوردست آنسوی

مهای مبادلاتی موجود در فاصله بین این سرزمینها فرستاده

من شده و از آن نقاط به سرزمینهای مورد دست‌خاسته می‌شده است. از سنگهای مرمر، سنگهای بازالت و سنگهای آهکی برای ابزارسازی و مهرسازی و نیز ساختن ظروف گوناگون استفاده من شده است. مهرها و الزمهرهای گوناگونی از جنس‌های مختلف در شهر سوخته به دست آمده است که کاربرد اداری و رسمی داشته‌اند. اما یکی از مهمترین اشیاء یافت شده در شهر سوخته لوحه گلن کوچک است که تاکنون بخوانده نشده است در روی آن نوشته‌ای کوتاه به خط دوران آغاز ایلانی باقی مانده است که ظاهراً مربوط به یک سلسله ارقام و اعداد می‌باشد. این لوحه از کهن‌ترین لایه‌های موجود در شهر سوخته پیدا شده و مربوط به حدود ۳۲۰۰ پیش از میلاد است. این لوح کهن‌ترین نوشته‌ای است که تاکنون در سرزمینهای شرق دشت لوت به دست آمده است.

پرونده‌های اسناد شناسان در روی باقیمانده‌های انسانی مکشوفه در شهر سوخته مبین آن است که میانگین سنی برای مردان بین ۲۵ تا ۳۰ سال و برای زنان بین ۲۰ تا ۲۵ سال و برای کودکان بین ۳ تا ۶ سال بوده است. مردان ظاهراً سرخ‌پوست بوده و میانگین قد آنان بالغ بر ۱۷۷ سانتیمتر است معدل قد زنان نیز ۱۵۸ سانتیمتر بوده است. مهره‌های ستون فقرات اشخاص، زود تال می‌شده و دندانها و بخصوص دندانهای آسیا زود خراب می‌شده است. بزرگترین فرد پیدا شده در شهر سوخته سوزی، ۲۹ ساله بوده است. او به نظر می‌آید با توجه به مرگ و میرها و مهاجرتها شهر سوخته در زمان خشکسالی خود جمعیتی بالغ بر ۵۰۰۰ نفر داشته و یکی از پرجمعیت‌ترین شهرهای دوران مفرغ به شمار می‌رفته است. بیشتر این جمعیت به کارهای تولیدی و صنعتی مانند سنگتراشی، سفالگری، بافندگی، شکار و صیادی و بالاخره تجارت می‌پرداخته‌اند. شهر سوخته همانند بسیاری دیگر از محوطه‌های باستانی شرق ایران مانند تپه حصار دامغان و تپه بخیای کرمان و قل ابلین بردسیر تقریباً در یک زمان یعنی حدود اوایل هزاره دوم پیش از میلاد از بین رفته است. برخی از پژوهشگران تعبیرات شدید آب و هوایی و خشک شدن دلتای رود هیرمند را از عوامل بسیار مهم متروک شدن این شهر باستانی می‌دانند. نای از آتش‌سوزی شدید و فراگیر و یا حمله‌ای خارجی به

شهر سوخته به دست نیامده تا بتوان این عوامل را نیز در متروک شدن آن دخیل دانست [۲۰].

دومین محوطه نمونه سیستان شهر دوران هخامنشی دهانه غلامان می باشد که در نزدیکی قلعه نو و حدود ۴۴ کیلومتری زابل قرار دارد. این شهر در روی تراس بلندی در بخش شمالی دلتای سنارود قرار دارد که خود شاخه‌ای خشک از رود هیرمند است و بین بستر خشک رود بیابان و رود مرزی پریان واقع شده است. آثار باقیمانده شهر در طول یک و نیم کیلومتر و به پهنای ۸۰۰ متر پراکنده می باشد و بدون شک در زمانهای گذشته بزرگتر و وسیعتر از امروز بوده است که جریانات طبیعی مانند باد و باران مقدار بسیار زیادی از آن را از بین برده‌اند. ترکیب شهر از دو گروه ساختمانی اصلی بوده است یکی در قسمت غربی و در درازنای آبراهه‌ای که ممکن است در اصل خیابانی بوده و دیگری در بخش شرقی که تا محل معروف به قبر زردشت امتداد داشته است. در بررسیهای به عمل آمده تعداد ۲۷ ساختمان در این شهر پیدا شده است. این بناها چه از نظر ساختمانی و چه از نظر بزرگی و اندازه‌ها و چه از نظر نقشه و ترتیب اتاقها و سایر اجزای معماری بسیار قابل توجهند. ساختمانهای شماره ۱، ۲ و ۳ در بخش شرقی و ساختمانهای شماره ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۲۱ و ۲۲ (دو بنای آخر یک ساختمان محسوب شده‌اند) در شمال آبراه قرار دارند و جهت هدفهای گوناگون اجتماعی، مذهبی و اداری از آنان استفاده می شده است. مهمترین ساختمان شهر، بنای معروف به ساختمان شماره ۳ است که با توجه به اجزای معماری و آثار پیدا شده در آن همراه اجاقها و آتشدان / سکوها و محرابهای موجود به وضوح نشان‌دهنده آن است که این بنا دارای کاربردی مذهبی بوده است. با گذشتن از تشریح وضعیت معماری و شهرسازی دهانه غلامان که در جای دیگری به آن پرداخته‌ایم [۲۱] تنها اشاره می‌کنیم که در ساختمان شماره ۳ آثار بسیار زیادی از سوختگی (البته نه آتش‌سوزی و حریق)، خاکستر و استخوانهای ریز سوخته و نسوخته در داخل اجاقها و در سکو / محرابها و برخی مخازن مخصوص نگهداری آتش دیده شده است که به همراه سایر عوامل موجود اطلاعات راجع به آیینهای پرستشی در این شهر را به دست مردم یا نوعی زردشتی‌گری ابتدایی و اولیه بوده است که در



عین ستایش آتش و احتمالاً نوشیدن هوم و نیز انجام عمل قربانی، زردشتی به معنای شناخته شده آن نبوده‌اند. یا اینکه نوعی آیین کهن‌تر از نوع هندو ایرانی، که مربوط به پیش از جدایی هندیان از ایرانیان بوده و ایرانیان در مهاجرت خود به سیستان آن را با خود به آنجا آورده بودند در دهانه غلامان حفظ می‌شده است. یا اینکه مذهب دهانه غلامان اصلاً آیین خاصی بوده که از چند و چون آن اطلاعی در دست نیست، اما نهایتاً می‌توان گفت که در هر حال آیین رایج در دهانه غلامان نوعی «پیش از زردشتی» یا زردشتی‌گری ابتدایی بوده است. در این زمینه اشاره می‌کنیم که بحثهای ادامه‌داری بین مورخان تاریخ مذهبی ایران پیش از اسلام در گرفته که هنوز ادامه دارد و اتفاق نظری درباره آن موجود نیست. بطور خلاصه می‌توان گفت در میان نظرات گوناگون، نظریه برتر آن است که در دهانه غلامان یکی از آیینهای مشترک ایرانی - هندی رایج بوده که به خاطر تسامح مذهبی هخامنشیان توانسته به موجودیت خود در سیستان ادامه دهد. البته درستی این نظریه به خاطر نزدیکی این نقاط با مرزهای هندوستان چندان بعید نیز به نظر نمی‌رسد.

آخرین نکته درباره این شهر مربوط به نام اولیه و اصلی شهر و کاربرد آن در دوره هخامنشی می‌باشد. اشاره می‌کنیم که دهانه غلامان حداقل برای مدتی کوتاه مرکز سیاسی و اجتماعی و یا در حقیقت پایتخت در نجنانای هخامنشی بوده است و بنابراین آن را باید با زرک / زرنکای مذکور در کتیبه‌های هخامنشی<sup>[۱۲]</sup> و شهر زرین مورخان یونانی یکی بدانیم که البته باز رنج دوران اسلامی تفاوت دارد. درباره محل زرک یا زرنکا بین مورخان اختلاف است. این نام حداقل به سه محل مختلف اطلاق شده است که عبارتند از تپه‌های سرخ داغ در نادعلی در بخش افغانی سیستان و دهانه غلامان در نزدیکی چاه نیمه و نیز ویرانه‌های زاهدان کهنه. با وجود تناقض ظاهری بین این اقوال، اختلافات اساسی بین این گفته‌ها دیده نمی‌شود. می‌دانیم که در زمانهای گذشته مانند امروز گروههای مهاجر نام اماکن، کوهها و رودها را همراه خود به نقاط جدید نقل می‌کرده و عوارض طبیعی و یا شهرهای نوساخته خود را با آن نامهای قدیمی می‌خواندند و این مسئله‌ای است که در مورد نام زرک، زرنکا، زرین، زرنگ و زرنج نیز مصداق دارد.

کلنل بیت براساس روایتی محلی دچار خلط مبحث شده و

تفاوتی بین زرک هخامنشی و زرین یونانیان و زرنج مسلمانان قایل نشده است. وی می نویسد: «... شهری است که کیخسرو بنا کرده و عربها زرنج می گفتند»<sup>[۲۳]</sup>. اما با توجه به برزسهای تاریخی و باستانشناسی می توان گفت که در دوران پیش از اسلام حداقل دو زرنگ وجود داشته است، به این معنا که در زمان پیش از هخامنشیان، تپه های سرخ داغ نادعلی همان شهر زرین مورد اشاره یونانیان بوده است که در زمان هخامنشیان نیز به موجودیت خود ادامه داده است اما به احتمال قوی دیگر مرکز و پایتخت آنان به شمار نمی رفته است بلکه هخامنشیان با ساختمان شهر جدید دهانه غلامان، مرکز و پایتخت در آنجا را همراه با نام آن به این محل جدید منتقل کرده اند که پیرامون دو سده مرکز آنان در سیستان به شمار می رفته است. در حقیقت فاصله کوتاه ۲۵ کیلومتری بین نادعلی تا دهانه غلامان این امر را امکان پذیر می ساخته است<sup>[۲۴]</sup>. همین مسئله درباره شهر زرنج دوران اسلامی نیز صادق است. بنا به گفته استخری، پس از تخریب رام شهرستان مردم به نقطه ای دیگر رفتند و زرنگ را در آنجا بنا نهادند<sup>[۲۵]</sup>. در هر حال چنانکه دیده می شود این نام از زمان پیش از هخامنشیان تا دوران اسلامی زنده باقی مانده است. نکته دیگر درباره زرنج دوران اسلامی آنست که برخی از مورخان این نام را به صورت نام عام درباره دلتای رود هیرمند به کار برده اند. یعقوبی می نویسد: «ناحیه بزرگ زرنج که پایتخت شاه رتیبیل است و چهار فرسخ مساحت دارد»<sup>[۲۶]</sup>، که به وضوح از اطلاق نام زرنج نه به یک شهر بلکه به یک ناحیه حکایت دارد. دهانه غلامان دارای عمری کوتاه بوده است. این شهر در سده ششم پیش از میلاد به وجود آمده و طی سده پنجم نیز نسبتاً مهم شمرده می شده است، اما در اواخر همین سده متروک شده است و سپس تا سده چهارم به وسیله شبانان یا گردندگان به صورت فصلی و پراکنده مورد استفاده قرار گرفته است. ترک این شهر با آرامش کامل صورت گرفته است. با توجه به شواهد گوناگون به نظر می آید ترک شهر با برنامه پیش بینی شده انجام شده است. بنابراین شهر به صورتی طبیعی و بدون تعجیل ترک شده و آثار جنگ و نهب، یا آتش سوزی، دیده نمی شود. شهر هخامنشی دهانه غلامان در حقیقت بر و بخصوص خشک شدن دلتای سنارود که آب آن را تأمین

می‌گردد ازین رفته است.

در رابطه با تطبیق دادعلی<sup>۱۲۸</sup> و یا دهانه غلامان بزرگ / زونکا باید اشاره کنیم با توجه به استمرار این نام از زمان هخامنشیان تا حدود سده‌های چهاردهم و پانزدهم میلادی یعنی زمانی حدود ۲۰۰۰ سال این مسئله بیش می‌آید که چگونه پس از هخامنشیان، در تمام طول دوره سلوکیان، پارتیان، ساسانیان و تا چند سده بعد از ورود اسلام به ایران این نام همچنان تقریباً دست نخورده باقی مانده و بعداً به شهر دوران اسلامی نیز اطلاق شده است؟<sup>۱۲۹</sup> کفیم که براساس داده‌های باستانشناسی این شهر در زمان هخامنشیان و پس از حدود ۲۰۰ سال سکونت متروک شده و مردم آن به محل دیگری مهاجرت کرده‌اند<sup>۱۳۰</sup> تاکنون باستانشناسان این محل جدید را که ساکنان قدیم دهانه غلامان برای سکونت اختیار کرده‌اند شناسایی نکرده‌اند. محوطه‌های گوناگونی از دوران پس از هخامنشیان در سیستان وجود دارد که جز یکی از آنها یعنی کوه خواجها، بقیه آنها تاکنون مورد تحقیق و بررسی قرار نگرفته‌اند از جمله می‌توان محوطه‌های قلعه‌سار و قلعه تپه و تپه پریان<sup>۱۳۱</sup> و کرکر تخت شاه و تپه شهرستان را نام برد<sup>۱۳۲</sup>. تپه آخر به صورت نظری می‌تواند زرتنگ سوم و یا در حقیقت زرتنگ دوران پس از هخامنشی و دوران ساسانی باشد که مردم زرتنگ دوم یعنی دهانه غلامان به آنجا مهاجرت کرده‌اند البته اثبات این مدعا و یا حداقل نزدیک شدن به حقیقت، مشروط به بررسی و کاوش این محوطه مهم باستانی می‌باشد.

مورخان سده چهارم هجری گزارش‌کنندگان تقریباً یگانه<sup>۱۳۳</sup> در مورد شهر ساسانی رام شهرستان فارنف، یکی از آنها یعنی استخری به روشنی نوشته است که: «و میان کرمان و سیستان بناهای عظیم مانند دست گویندگی شهر در قدیم آن بوده است و آن را رام شهرستان خواندندی گویندگی رود سیستان برین شهرستان می‌رفت. مگر بلدی کمی به هیرمند به جایگاهی کی آن را سوگر خوانند گنسته شد و از این شهر آب یفتاد مردم رام شهرستان از آنجا برخاستند و زرتنج بنا کردند»<sup>۱۳۴</sup> به این ترتیب سنت سیستانی ترک شهر به خاطر کم‌آبی و یا زیاد آبی با حداقل پنجهزار سال استمرار در مورد این شهر نیز حفظ شد. ترک شهر سوخته در حوالی سالهای ۲۰۰۰ پیش از میلاد به خاطر خشکی و بی‌آبی ترک دهانه غلامان به خاطر خشک شدن ستارود



و ترک رام شهرستان به خاطر شکستن سد و بند بوده است.

معروفترین شهر سیستانی دوران اسلامی یعنی زرنج از سوی جغرافی نویسان اسلامی به خوبی تشریح شده است. در این تشریح ادامه سنتهای معماری سیستانی یعنی استفاده صرف از خشت و گل و عدم استفاده از چوب و سنگ در بناها، که در سیستان از هزاره چهارم به بعد (حتی تا امروز) وجود داشته را می بینیم. «و بناهای ایشان همه از گل است و محکم آنکی چوب را خوره افند»<sup>[۳۱]</sup>. شهر زرنج اسلامی دارای شارستان و ریض بوده است که هر کدام دیوار و خندق داشته است. خود شهر یا شارستان پنج دروازه داشته است. دو دروازه به سوی پارس و دروازه سوم به سوی کرکویه و بر راه خراسان بوده است. چهارمین در، نیشک، به سیستان داخلی و بست می رفته است. در پنجم، دروازه طعام نیز به سوی روستاها می رفته است. تمام این دروازه‌ها دارای درهای آهنین بوده‌اند. جز این دروازه‌ها، ریض شهر هم سیزده دروازه داشته است که نام آنها توسط مورخین ثبت شده است. مورخین همچنین از زندان، خانه‌ها، کاخها، بازارها، مساجد، خزانه و سایر جزئیات معماری شهر نیز سخن رانده‌اند<sup>[۳۲]</sup>. تنها مشکل اساسی شهر، دفاع در مقابل ریگ و پیشروی شنهای روان بوده است.

سومین اثر مهم سیستانی آثار موجود در روی کوه خواجه است. آثار باقیمانده در دامنه و بالای این کوه یکی از بهترین نمونه‌های معماری ایرانی دوران اشکانی و ساسانی به شمار می‌رود. کوه خواجه پیش از بررسیها و کاوشهای باستانشناسانی چون اشتین و هرتسفلد و گولبینی مورد بازدید سیاحان و محققان دیگری نیز قرار گرفته است که در میان آنان می‌توان از پاتینجر، فوربس، بیت، تیت، سایکس و بسیاری دیگر نامبرد. قدیمی‌ترین عکسی که از این آثار در دست است در کتاب معروف سایکس یعنی ده هزار مایل در پرشیا یا هشت سال در ایران دیده شده است. در سالیان اخیر آثار روی این کوه از سوی کارشناسان سازمان میراث فرهنگی کشور به رهبری محمود موسوی (سالهای ۱۳۷۰ تا ۱۳۷۲)<sup>[۳۳]</sup> و سپس نویسنده این سطور مورد کاوش و بررسی قرا گرفته است<sup>[۳۴]</sup>. در روی این کوه بازالتی که پیشتر وصف آن را از زبان ملراف آن، آثار بسیار زیادی از دوران اشکانی، ساسانی و

اسلامی دیده می‌شود که البته مهمترین آنها ساختمان کاخ ۱ معبد، آتشکده و قلعه دختر می‌باشد. کاخ اصلی کوه خواجه در میان یک دیوار دفاعی که از پایین تا بالای کوه کشیده شده محصور است. این کاخ عبارت است از بنایی ایوان‌دار که در دور یک حیاط بزرگ واقع شده و ایوانهای آن نیز ستون‌دار است. در بخش جنوبی آن، همراه ایوان، یک ورودی گنبددار نیز وجود داشته است. در کنار این کاخ و در بخش شمالی آن آتشکده‌ای وجود دارد که بناهای الحاقی دوران اسلامی در سمت راست و چپ آن واقع شده‌اند. یکی از اهمیت‌های کوه خواجه در تاریخ هنر و معماری ایران وجود گچ‌بریهای باقیمانده از دوران ساسانیان و نقاشیهای دیواری دوران اشکانیان آن می‌باشد. اشتین در بازدید و بررسی این مجموعه ساختمانی آثار موجود در روی این کوه را، تحت تأثیر آنچه که در طول مسافرت طولانی خود از چین، آسیای مرکزی و هند دیده بود، پرستشگاهی بودایی دانست که البته با کاوشهای بعدی هرتسفلد بطلان این نظریه روشن شد. هرتسفلد با کاوشهای خود به این نتیجه رسید که این ساختمان مقر کاخ فرمانداری حکمرانان بخشهای شرقی فلات ایران بوده است. هرتسفلد در ابتدای کاوشهای خود بر این نظر بود که کوه خواجه به دوران ساسانی تعلق دارد اما مطالعات بعدی وی نشان دادند شالوده و اساس ساختمان مربوط به دوران پیش از ساسانی و سده اول میلادی است اما طی سده‌های دوم و سوم نیز از آن استفاده شده است. در سالهای بعدی گولینی باستانشناس ایتالیایی نیز در کوه خواجه به کاوش پرداخت و با آنکه کاوشهای وی از نظر تکنیک در مرحله پیشرفته‌ای بود اما متأسفانه تعبیر و تفاسیر وی از داده‌های به دست آمده اشتباه و گمراه‌کننده می‌باشد. از جمله تاریخ آغاز بنای ساختمان را به دوره هخامنشیان نسبت می‌دهد. حتی گورهای سنگی بالای کوه که در اسلامی بودنشان هیچگونه شک و تردیدی وجود ندارد را با نام گورهای زردشتی می‌خواند. در تاریخ‌گذاری بنا نیز به همین ترتیب دچار اشتباهاتی شده است. بنابراین نظریات هرتسفلد در این زمینه هنوز بهترین و صحیح‌ترین گزارشها می‌باشند.

در درازنای شمالی کاخ کوه خواجه یک دهلیز طولانی و در مرتفع‌ترین نقطه آن

صورت نسبی کم‌رنگ دیده می‌شود اما این گاخ از نظر کلی قابل مقایسه با آثار یونانی نیست. نمونه‌های گچ‌بری مرحله اول سکونت در کوه خواجه بسیار شبیه به آثار اشکانی است که در ایام و شوش نه دست آمده‌اند با این تفاوت که قوس کوه خواجه به مراتب ظریف‌تر و زیباتر از نمونه‌های شوشی و باهلی است. در روی اغلب دیوارهای این ساختمان و خصوصاً دهلیز شمالی نقاشیهایی وجود داشته که متأسفانه در زمان جدا کردن آنها از دیوار و بعد مجاورت با هوای آزاد از بین رفته‌اند.<sup>۳۵</sup> مهم‌ترین و جالب‌ترین صحنه‌های نقاشی، تزیینات رنگی در روی سقف بوده است که عبارت بوده از طرحهایی به شکل مربع چهار بزرگ زینای خمرزهره در قطرهای مربع که در دایره‌های رنگین نقاشی شده است. از دیگر صحنه‌های موجود در کوه خواجه دو نقش است که در یکی سوارکاری دیده می‌شود که نیزه قهوه‌ای رنگی در دست دارد و لباس فیروززایی پوشیده است. نقش دیگر مربوط به سواری است که بر پشت پلنگی خشمگین با همان حال و رنگها است. در اطراف این صحنه تصاویر اشخاصی دیده می‌شود، برخی از آنان در حال لواختن سازی پادی شبیه به نی و یا فلوت می‌باشند و برخی دیگر در حال رقصند.

پاراهای سنگین اولین سالهای دهه ۱۳۵۰ به مقدار بسیار زیادی به ایوان جنوبی و ورودی گنبددار آن صدمه زده است و آنها را به شدت تخریب نموده است و نقاشیهای دیواری آن را از بین برده است. خوشبختانه برخی از قطعات شکسته گلی نقاشی شده وسیله دکتر دومینکو فاجتا مورد بررسی و تحقیق قرار گرفته و با سازی شده‌اند.<sup>۳۶</sup>

در میان قدمتی‌ترین منابع جغرافیایی و تاریخی دوران اسلامی مربوط به سده سوم هجری، مقدمه بن جعفر نرسنده کتاب الخراج، از سیستان و زرنج نامبرده است اما اشارتی به رودخانه هیرمند و دریاچه هامون ندارد.<sup>۳۷</sup> در صورتی که این خردادبه نویسنده دیگر همان سده شرح بیشتری در مورد سیستان دارد و نام رودخانه آن را هندیمند می‌نویسد.<sup>۳۸</sup> بالاخره سومین مورخ / جغرافیدار همین سده یعنی ابن رسته از در رودخانه سیستان یعنی هندیمند و

بین متون جغرافیای عربی یعنی البلدان یعقوبی شرح



می دهد اما او نیز تنها به ذکر نام رودخانه هیرمند به شکل هندمند بسنده می کند و درباره رودخانه و دریاچه گزارش دیگری نمی دهد<sup>[۴۰]</sup>. در میان نویسندگان سده چهارم و پنجم اسلامی نویسنده ناشناس کتاب تاریخ سیستان شاید تنها نویسنده ای باشد که جز از رود هیرمند از پنج رودخانه دیگر سیستانی یعنی رخدرد و خاش رود و فراه رود و خشک رود و هروت رود نیز نام برده است<sup>[۴۱]</sup> که این رودها بعدها با شش رودخانه سیستانی مورد اشاره در اوستا تطبیق داده شده اند<sup>[۴۲]</sup>.

اطلاعاتی که پنج جغرافی نویس سده چهارم هجری در مورد سیستان، هیرمند، هامون و سایر شهرهای سیستان داده اند نسبت به سایر مورخان و نویسندگان پیش از خود کاملتر می باشند. نوشته های چهار تن از این نویسندگان درباره هیرمند و هامون کم و بیش شبیه به هم هستند. نویسنده ناشناس حدود العالم در مورد دریاچه هامون نوشته است که: «ششم دریای زره به سیستان از گرد او آبادانیست و دهها مگر از آن سوی کی به بیابان باز دارد، درازای او سی فرسنگ است اندر پناه هفت فرسنگ و گاه بود کی آب این دریا زره چندان بود کی از ورودهای خیزدکی بکرمان بگذرد و به دریای اعظم شود<sup>[۴۳]</sup>». درباره هیرمند نیز نوشته: «و دیگر رود هندمندست از حد گوزگانان بگشاید از نزدیک غور بر درغش و تل و بست بگذرد و از گرد سیستان اندر آید و بعضی به کار شود و بعضی به دریا زره افتد<sup>[۴۴]</sup>».

خلاصه نوشته های استخری و ابن حوقل و جیهانی درباره هیرمند و هامون به صورت زیر است که: هیرمند<sup>[۴۵]</sup> بزرگترین رودخانه سیستان است که از کوههای غور سرچشمه می گیرد و به شهر بست می رسد و سپس از آنجا به سیستان می رود<sup>[۴۶]</sup> و به دریای زره می ریزد. زره دریاچه کوچکی است که وسعت و بزرگی و کوچکی آن بستگی به کم و زیاد شدن آب رودخانه هیرمند دارد. طول این دریاچه سی فرسخ است و عرض آن یک مرحله و آب دریا آب خوش بود و از این دریا ماهی بسیار خیزد و پیرامون دریا روستای بسیارست مگر از سوی بیابانی کی آنجا عمارت نبود<sup>[۴۷]</sup>. رود هیرمند رودی بزرگ است و تا به یک منزلی سیستان برسد و دیگر بخشها از وی می خیزد. اول رودکی کی از وی بر می خیزد<sup>[۴۸]</sup> در میان روستا افتد تا آنجا کی به

نیشک رسد و رودی دیگر برخیزد کی آن را بشترود<sup>[۴۹]</sup> گویند و رودی دیگر که آن را سنارود گویند و در وقت آبخیز در این رود کشتی از بست به سیستان رود و رودخاهای سیستان هم از این سنارود برخیزد. و رودی دیگر هست کی آن را رود شعبه خوانند و سی پاره دیه را آب می دهد. از نوشته ابن حوقل چنین بر می آید که این رودخانه شاخه ای از هیرمند بوده است<sup>[۵۰]</sup>. در صورتی که در مسالک و ممالک استخری به نظر می رسد که رود شعبه ظاهراً رودخانه ای مستقل است<sup>[۵۱]</sup>. رود دیگر سیستان را رود میلا (میلی) گویند<sup>[۵۲]</sup>. ناحیتی بسیار از آن آب بردارد و باقی کی بماند در رود کزک (ترک) به دریای زره رسد و آنجا بگه بندی بسته اند و بر راه بست بر این آب جسری ساخته اند چنان کی جسره های عراق باشد از کشتیها<sup>[۵۳]</sup>. این شرحی کلی رودخانه های سیستان از نظر این مورخان است. نویسنده دیگر این سده یعنی مقدسی نیز رودهای سیستان را به همان صورت نامبرده است با این تفاوت که وی از فراه رود نیز نامبرده و می نویسد: که نهر فره در این خوره (سیستان) است که از نزدیکی غور برخاسته پیرامون آن را سیراب و زیادی آن به دریاچه صنط می ریزد<sup>[۵۴]</sup>. نام این دریاچه در متون دیگر دوران اسلامی دیده نمی شود و در میان نامهای محلی نیز دیده نشده است و اندازه ها و محل آن نیز ظاهراً با دریاچه هامون سیستان متفاوت است. مقدسی می نویسد که این دریاچه در نزدیکی کرمان است و دریاچه آب شیرین است و بیش از بیست فرسنگ درازا و یک مرحله پهنا دارد و ماهی بسیار دارد. نزدیکترین دریاچه به کرمان دریاچه جزموزیان است که در جنوب جیرفت واقع شده و دارای آب شور است و فراه رود نیز به آن نمی رسد و بنابراین دریاچه مورد اشاره مقدسی باید همان دریاچه هامون سیستان باشد که با این نام خوانده شده است و این نخستین و شاید تنها موردی باشد که از دریاچه هامون به این شکل یاد شده است. در دوران پس از مغول نیز از این دریاچه و رودخانه نامبرده شده است. معتبرترین مورخ ایرانی بلافاصله پس از زمان مغول مستوفی قزوینی است. وی نیز با همان مشخصات نویسندگان سده چهارم هجری از این

باچه زره / هامون می ریزند<sup>[۵۵]</sup>.

نام و محل شهرهای دوران اسلامی این منطقه توسط مورخان دوره‌های مختلف اسلامی یاد شده‌اند. شناخته شده‌ترین این شهرها عبارتند از: زرنج، کس، نه، طاق، قرین، خواش، فره، جزه، بست، رودان، سروان، صائقان، بغین، درغش، تل، بشلنک، بنجوا، کهک، غزنه، قصر، سوی، اسفنجای و جامان<sup>[۵۷]</sup>. این فهرست کم و بیش به وسیله سایر نویسندگان دوران اسلامی نیز یاد شده است و در این جالزومی به تکرار آنها نیست. نکته قابل اشاره آن است که برخی از این شهرها و شهرکها امروزه در داخل خاک افغانستان و برخی دیگر در سیستان ایران قرار دارند. در هر حال این شهرها و شهرکها همان نقاطی هستند که باقیمانده‌های آنها به صورت تپه‌ها و ویرانه‌هایی در داخل هر دو کشور دیده می‌شوند. تطابق آثار باقیمانده با شهرهای مورد اشاره مورخان و جغرافی‌نویسان به خاطر عدم وجود نقشه باستانی سیستان در حال حاضر ممکن نیست و تنها برخی از آنان را می‌توان از روی تشریحات مورخان باز شناخت و شناسایی کلیه آنها به یک بررسی باستانشناسی در منطقه سیستان نیاز دارد.

یکی دیگر از مشکلات موجود در توسعه و گسترش در سیستان وجود ریگهای روانست. در حقیقت همگان به مشکلات به وجود آمده از سوی آب، چه کمی و چه زیادی آن سخن رانده‌اند اما باید اشاره کرد که آب تنها مشکل سیستان نبوده است. در دوران پیش از اسلام اثر مکتوبی که به مشکلات به وجود آمده از سوی ریگ و شن اشاره شود نداریم، در حالی که در دوران اسلامی جز از عامل آب، به عامل دیگر یعنی مشکلات ناشی از حرکت شنهای روان نیز اشاره شده است. نکته مهم در سیستان آن است که هم آب و هم شن، هر دو، در پیدایش و گسترش تمدنها و تخریب و از بین رفتن آنها و نیز حفاظت آنها سهم بوده‌اند. در حقیقت شنهایی که تپه‌های دهانه غلامان را پوشاندند عاملی بودند که پس از چندین سده باستانشناسان را راهنمایی کردند تا این اثر یگانه معماری دوران هخامنشی در شرق ایران را پیدا و مطالعه نمایند. چنین است طوفان عظیم شنی که در زمان ابن‌حوقل در سال ۳۵۹ هجری قمری و طوفانهای بعدی شن که مسجد جامع زرنج را پوشاندند و این اثر معماری دوران اسلامی را برای آیندگان که یکی از مورخان محلی سیستان جزو شروط سه‌گانه‌ای



که برای پیشرفت و توسعه سیستان قابل شده‌اند، در کنار ساختن بندی بر روی آب، از ساختن بندی نیز برای مهار ریگ سخن رانده است (۱۵۸). ابن حوقل درباره طوفان شن و مشکلات ناشی از آن می‌نویسد که در سال ۳۶۰ هجری و در زمان سفر به مصر با یکی از بزرگان سیستان همسفر بود و وی برای او نقل کرد که سال گذشته بادهای پیاپی وزید و ریگها را به حرکت آورد و حتی مسجد جامع را فراگرفت و به شهر «زرنج» خسارات فراوانی وارد کرد. متخصصین دفع ریگ از چاره‌جویی درماندند و گفتند که نمی‌دانیم این ماده از کجاست زیرا بادی آشفته می‌وزید. در این میان جوانی ادعا کرد که می‌تواند باد را چاره کند و برای این کار بیست هزار درهم خواست. به سخن وی توجه نکردند اما خطر باد شدت یافت و یقین کردند که اگر باد یک شبانه‌روز دیگر بوزد شهر نابود می‌شود. نزد آن جوان آمدند و مزدی را که می‌خواست به وی دادند. وی گفت رنج مرا افزودید لیکن شما در امان هستید آنگاه وی با گروهی که به یاری او برخاسته بودند دوید و ۱۸ فرسخ در غیر جهت باد از شهر دور شد و به این ترتیب جهت باد را از شهر گردانید و به جایی که زیانی نداشت متوجه کرد. آنگاه به سوی ریگی که شهر را فراگرفته بود برگشت و آن را با باد دیگری پراکند و بدین‌سان بر دانایان این فن سروری یافت (۱۵۹). ابن حوقل نمی‌گوید که این جوان چگونه و با استفاده از چه شیوه‌ای از شدت باد کاست و ریگ را از شهر دور کرد و جهت باد را عوض نمود اما هم او و هم سایر نویسندگان نوشته‌اند که در سیستان بادی سخت مداوم می‌وزد و به همین سبب در آنجا آسیابهای بادی برای آرد کردن گندم ساخته‌اند و به این ترتیب باد را به مهار خود درآورده‌اند. ابن حوقل اضافه می‌کند که این بادها را از جایی به جای دیگر منتقل می‌کنند و مردم آنجا با استفاده از تجارب گذشتگان که بر پایه دانش هندسه استوار است سرزمین خود را از خطر ریگ روان نگه می‌دارند و اگر این مراقبت نبود شهرها و دیه‌ها نابود می‌شدند. من شنیدم که مردم آنجا وقتی بخواهند ریگ را از جایی به جای دیگر بی‌آنکه زمینهای مجاور را خراب کند، انتقال دهند در نزدیک ریگ تپه و دماهای از چوب و خار و جز آن تعبیه می‌کنند و در پایین آن در برابر باد دری قرار می‌دهند. ند و در بالای آن چون گردبادی می‌سازد و ریگ را به جایی

که منظور نظر آنانست منتقل می‌کند [۶۰].

گذشت زمان، طوفانهای شن، کم‌آبی و سیلاب‌ها، جنگها و هجوم اقوام بیگانه، جنگهای داخلی و اوضاع سیاسی موجود در منطقه در طی سده‌های هفتم تا سیزدهم هجری همگی دست به دست هم داده و به ویرانی سیستان و از بین رفتن مراکز اقتصادی / کشاورزی و فرهنگی آن کمک کرده‌اند. در طی سده‌های هجدهم و نوزدهم میلادی وقتی که پای سیاحان و مأموران اروپایی به سیستان باز شد از سابقه درخشان این منطقه تنها ویرانه‌هایی باقیمانده بود. حکمیتهای یک طرفه مأموران انگلیسی در تعیین موزه‌های بین ایران و افغانستان نیز مزید بر علت گشت و منطقه سیستان جنوبی یا سیستان ایران را از وجود آب کافی محروم نمود. به ترتیب وسعت خرابیها بیشتر شد و بر ویرانی منطقه افزود. نوشته‌های برخی از این افسران و مأموران، اطلاعات ذیقیمتی را در مورد شرایط اقتصادی / اجتماعی و طبیعی سیستان در طی سده نوزدهم ارائه می‌کنند. سه تن از این مأموران گزارشهای دقیقتری نسبت به همکاران دیگر خود در مورد سیستان دارند. سرپرسی سایکس در کتاب خود با نام ده هزار مایل در ایران در سه فصل درباره جنبه‌های مختلف اوضاع سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و طبیعی سیستان بحث کرده است [۶۱]. همچنین است کار کلنل بیت در تشریح باقیمانده‌های باستانی شهرها و دژهای قدیمی سیستان و اوضاع طبیعی آن [۶۲]. افسر دیگر انگلیسی کلنل بیت نیز در کتابی که درباره سیستان و خراسان نوشته است به این اوضاع اشاره کرده است [۶۳]. زمانی که بیت در بیست و هفتم ژانویه ۱۸۹۴ به نصیرآباد (زابل) رسید منطقه اطراف نصیرآباد و راه ورود به شهر خشک شده بود در حالی که هم‌اکنون شخص دیگری به نام مرک نام می‌برد که دهسال پیش از وی برای رسیدن به سیستان از توتن استفاده کرده بود [۶۴]. وی نوشته است که زمینهای جنوب هامون پوشیده از نیزار بوده است که در زمان طغیان رودخانه در زیر آب فرو می‌رفته است. بیت آثار کوه خواجه را نیز دیده و از آن با نام میرآباد یاد می‌کند. وی در تشریح آثار نوشته است، جایی که قلعه در روی آن قرار گرفته حدود ۶۰ تا ۷۵ متر ارتفاع دارد و دسترسی به قلعه تنها از

قدیمی در جنوب شرقی واقع بوده است. دیوارهای خارجی آن نیز ظاهراً تا کناره آب پیشرفته بوده است. در مواقع بروز سیل کوه خواجه همانند جزیره‌ای در آب محاط بوده و دسترسی به آن مشکل می‌شده است و آب ناشی از طغیان هامون اطراف کوه خواجه را در بر می‌گرفته است. در قسمت غربی کوه خواجه، زمینی از جنس گل سفید وجود داشته است که ظاهراً تا دامنه کوه پلنگان ادامه می‌یافته است و به آن هامون سنجل می‌گفته‌اند<sup>[۶۵]</sup>. بیت آثار دیگر سیستانی مانند قلعه سام، قلعه سه کوه، قلعه بچی و قلعه رئیس را نیز تشریح و معرفی کرده است. اما مهمترین «کشف» بیت شهر سوخته برده است. وی ظاهراً نخستین اروپایی بوده که محل مزبور را دیده و شرح مختصری از آن را آورده است<sup>[۶۶]</sup>. وی هرچند تا قطعه نو حدود دو سه کیلومتری شهر دهانه غلامان رسیده اما از آن گزارشی به دست نمی‌دهد. این امر می‌تواند به آن معنا باشد که در زمان بازدید بیت از سیستان محل دهانه غلامان به کنی از شن پوشیده شده بوده است، بطوری که هیچ اثری که بیان‌کننده قدمت محل باشد در آنجا وجود نداشته است. مردم محل نیز که معمولاً این نقاط را به خوبی می‌شناسند از وجود چنین آثاری در نزدیکی روستای خرد بی خبر بوده‌اند. درباره سیستان و آثار آن و هیرمند و هامون به پایان بحث خود نزدیک شده‌ایم اما اشاره‌ای هرچند کوتاه به وضعیت آثار پیدا شده در آن سوی مرز یعنی در سیستان افغانی نیز لازم به نظر می‌آید. متأسفانه وضعیت خاص موجود در این کشور همسایه در بیست سال اخیر به باستانشناسان اجازه نداده تا بتوانند به بررسیهای جدیدتری پردازند. در هر صورت بررسیهای دامنه‌داری که پیشترها انجام شده نشان داده است که در طول جریان رود هیرمند و ارغنداب از قلعه بست در محل تلاقی ارغنداب و هیرمند تا چهار برجک و سپس تقریباً چسبیده به مرز ایران در محل نادعلی صدها محوطه باستانی از دوره‌های مختلف در طول رودخانه و کرانه‌های آن وجود دارند. در دشت قندهار محوطه‌ای پیش از تاریخ موندیگاک و ده موراسی گوندای و قلعه سعید و غاز شمشیر و شهر دوران غزنوی لشکری بازار حفاری شده‌اند. یکی از محوطه‌های «های سرخ داغ» در نادعلی می‌باشد که پیشتر در رابطه با شهر

مردیم. این محوطه ابتدا توسط اشترین بررسی و کاوش شد و



بعدها جورج دیلز آن را مورد بررسی دقیق تری انجام داد. کاوشهای این باستانشناس در این محوطه منجر به کشف آثار دوره هزاره سوم پیش از میلاد گردید. لایه‌های بالایی این محل را به دوره‌های پیش از هخامنشی یعنی سده‌های هشتم و هفتم پیش از میلاد و نیز به دوران هخامنشی نسبت داده‌اند. بیشتر اشاره کردیم که برخی از دانشمندان این شهر را با شهر زرک یا زرنگای هخامنشی یکی دانسته‌اند. اما مهمترین محوطه پیش از تاریخی که تاکنون در بخش افغانی سیستان پیدا شده است تپه‌های موندیگاک می‌باشد. این تپه‌ها در شمال غربی قندهار و کنار رود ارغنداب قرار گرفته‌اند. کاوشهای این محوطه که حدود چهل سال پیش انجام گرفته است آثار بسیار مهم معماری را به دست داده است که همراه آثار منقول به دست آمده از این کاوشها نشان‌دهنده ارتباط این منطقه با اماکن باستانی بسیار مهمی هم چون نمازگاه در جنوب ترکمنستان، شهر سوخته در سیستان، مهرگاره در بلوچستان و نیز محوطه‌های دشت سند چون امری و کوت دیچی است. در موندیگاک هفت دوره استقرار مشخص شده است. سه دوره نخستین مربوط به روستایی می‌باشند که بعداً در دوره چهارم گسترش یافته و به صورت یک مرکز شهری در آمده است. مهمترین آثار معماری موندیگاک مربوط به همین دوره از استقرار است. در دوره چهارم در موندیگاک آثار کاخ، دیوار شهر و ساختمانهای بزرگ پیدا شده است. یکی از بناهای بزرگ که دیواری طولانی به طول ۳۵ متر از آن باقیمانده است دارای ستونهای منقوشی است. از نظر کاوشگر موندیگاک کاخ فرمانداری شهر به شمار می‌رفته است در حالی که همو بنای بزرگ دیگر آنجا را با نام معبد می‌خوانند. سه دوره آخر استقرار در موندیگاک مربوط به هزاره‌های دوم و یکم پیش از میلاد می‌باشد. اهمیت موندیگاک در آن است که همراه شهر سوخته جزئی از تمدنهای حوضه هیرمند است که در طی هزاره‌های چهارم و سوم پیش از میلاد گسترش یافته است اما به خاطر محدود بودن زمینهای کشاورزی گسترش این شهر باستانی بیشتر به خاطر استفاده از منابع معدنی، استخراج و تبدیل آنها به اشیاء قابل مبادله و تجارت بوده است. این امر موندیگاک را تبدیل به مرکز مهمی نموده است که نقش عمده بین فلات ایران و آسیای مرکزی و دشت سند داشته است. در همین منطقه قندهار محوطه‌های

دیگری چون سعید قلعه و ده موراسی گوندای وجود داشته‌اند که همزمان با استقرار در دوره‌های سوم و چهارم در موندیگاک بوده‌اند [۶۷].

اهمیت سیستان در تاریخ تمدن و فرهنگ ایران برکسی پوشیده نیست. اینجا محل نگهداری نطفه زردشت، محل نشوونمای رستم و خاندان او، محل برخورد کیسخر و افراسیاب، محل وقوع داستانهای باستانی ایران، محل پیدایی نخستین (و در حال حاضر تنها) نوشته دوران آغاز ایلامی در شرق کرمان و کویر لوت، محل و مرکز زرنگ پیش از اسلام و زرنج باستانی، بدون توجه به تطبیق محل دقیق آن، محل پیدایی آثار یگانه دهانه غلامان و کوه خواجه، نقاطی چون قلعه سام و کرکویه و تخت شاه، محل نشوونمای رویگران و یگانگانگی چون یعقوب، محلی بسیار مناسب برای مطالعات محیط‌زیستی و فرهنگی شرق ایران و خلاصه برگی مهم از مجموعه اسناد هویت ایرانی به شمار می‌رود و شایسته آن است که مورد توجه بیشتری قرار گیرد. منطقه‌ای با این اهمیت هنوز دارای نقشه‌ای معتبر و قابل استناد، در رابطه با آثار مادی فرهنگی - محیطی نیست. کلیه آثار فرهنگی، طبیعی منطقه باید با همکاری متخصصان گوناگون در روی نقشه ثبت گردند تا پیش از آنکه این اسناد و مدارک در مقابل هجوم امواج سهمگین و غیرقابل اجتناب تکنولوژی جدید و پیشرفته‌های عمرانی به کلی از بین رفته و به دست فراموشی سپرده شوند، آنان را بتوان برای نسلهای آتی حفظ نمود.

### یادداشت‌ها

۱- مجتهدزاده، ص ۳۴-۲. تاریخ سیستان، صص ۱۶-۱۵.

۲- ابن هارون چهارم در نقشه ص ۳۴ منابه مجتهدزاده دیده می‌شود. ۴- مجتهدزاده، ص ۳۵ به بعد.

۵- همان.

۶- درباره مسائل و مشکلات ناشی از تقسیم آب هیرمند و کاهش آب در بخش ایرانی سیستان نگاه کنید به مقاله

مستدل مجتهدزاده، صص ۳۸-۳۳.

۷- در روایات سده‌های نهم و دهم مسجعی و با توجه به یکی از عبارات اتجیل گفته می‌شود که در زمان تولد

مغ معروفند) از طریق دیدن ستاره‌ای درخشان در آسمان از تولد حضرت

ق زمین به سوی فلسطین رهسپار شدند. هرچند که در این روایات نامهای

داده شده به این پادشاهان سه گانه نامهای مسیحی می باشد اما قریب به اتفاق پژوهشگران تاریخ مسیحیت بر این نظرند که پادشاهان سه گانه ایرانی و حبشی بوده اند و از ایران و به احتمال بسیار زیاد از سیستان به بیت المقدس رفته اند. اشارت هر تفسیر به «پادشاهان سه گانه» نیز در همین ارتباط می باشد.

8- Herzfeld, p. 99.

۹- پندهای ۶۶ و ۶۷ نقل شده از پست ها، جلد دوم، فصل ۳۴۲-۳۴۳

10- Gnoli, Sistan, 14.

۱۱- پست ها (۲) گفتار مربوط به دریاچه هامون و نیز:

Gnoli, Zoroaster's Time and Homeland, 136-138.

۱۲- تاریخ سیستان، ص ۲۱۰.

13- Faireservice, 1961, 1-129.

۱۴- بیت، سیستان، ص ۱۵، ۱۵- تجدید، ده، همان، ص ۳۳۰

۱۶- گزارش جاب شده ای از نویسنده این مسطور تحت عنوان «یافته های پشته های مرمت و ماندگی آثار باستانی سیستان».

۱۷- نگاه کنید به گفتارهای سوم تا پنجم کتاب اریسنده تحت عنوان هشت گفتار در تاریخ و باستانشناسی بلوچستان.

۱۸- پست ها، گزارش پژوهش داده گفتارهای مربوط به هامون و هیرسه و نیز نگاه کنید به:

G. Gnoli, Ricerche Storiche sul Sistan Antico: in: Zoroaster's Time and Homeland.

۱۹- باید توجه داشت آمارهای ارائه شده در اینجا مربوط به بررسیها و کاوشهای سابقان گذشته می باشد و طبعاً در بررسیها و کاوشهای جدیدتر اطلاعات دیگری به دست می آیند که می توانند آمارهای داده شده را دگرگون سازند بخصوص با توجه به تعداد تزییناتهای تخمین زده شده (متغیر بین ۲۵۰۰۰ تا ۴۰۰۰۰) و کاوش کمتر از ۲۵۰ عدد آنها نمی توان این آمارها را قطعی دانست. در کاوشهای سال ۱۳۷۶ در سیستان شهر سوخته به سرپرستی نگارنده این مسطور اسکلت مردی پیدا شد که ظاهراً بیش از ۶۰ سال عمر داشته و بلندی قامت او نیز از ۱۸۲ سانتیمتر منجاوز بوده است. در هر حال و در این مورد نیز تا انجام آزمایشهای دقیق نمی توان نظری قطعی ارائه نمود.

۲۰- برای اطلاع از وضعیت آثار باستانی سیستان و بخصوص شهر سوخته نگاه کنید به کتابشناسی پیرست.

۲۱- نگاه کنید به: دهانه غلامان، شهری هخامنشی در سیستان و کتابشناسی آن.

۲۲- نام شهر زوک، زوکا (زرنگ / زرنج) در کتیبه های زیر آمده است:

کتیبه داریوش بزرگ در بیستون (DB) کتیبه همان شاه در تخت جمشید (Dpe)

کتیبه همان شاه در نقش رستم (Dna) کتیبه همان شاه در شوش (Dsc)



کتیبه دیگر در شوش (Dsm) کتیبه خشیارشا در تخت جمشید (Xph)

۲۳- بیت، ص ۳۸.

24- Gnoli, Sistan, pp. 106-107.

۲۵- استخری، ص ۱۹۴. ۲۶- یعقوبی، ص ۵۷.

۲۷- این محوطه باستانی توسط رمان‌گیرشمن باستانشناس فرانسوی حفاری شده است. وی در آنجا طبقاتی را از

دوره هخامنشیان یافته است. پس از گیرشمن جرج دیلز باستانشناس آمریکایی در لایه‌های زیرین همین محوطه به کاوش پرداخت و طبقات مربوط به دوران مفرغ را مورد مطالعه قرار داد. آخرین تحقیقاتی که به وسیله باستانشناسان در مورد نادعلی به عمل آمده و نویسنده از آن مطلع می‌باشد تحقیق کوتاه باستانشناسان فرانسوی بسنوال و فرانکفورت (نگاه کنید به کتابشناسی پیوست) می‌باشد و باز تا جایی که نویسنده مطلع است لایه‌های دوران اسلامی شهر تاکنون از سری باستانشناسان مورد مطالعه و تحقیق قرار نگرفته‌اند.

۲۸- نگاه کنید به یادداشت شماره ۲۱.

۲۹- در دهه‌های سالهای چهل دو محوطه قلعه سام و قلعه تل توسط باستانشناسان ایتالیایی به رهبری امبرتو

شراتو بطور محدود حفاری شدند. نتایج این کاوشهای محدود تاکنون منتشر نشده است. تنها می‌دانیم که قلعه سام زابل در دوران اشکانیان و ساسانیان و سده‌های نخستین اسلامی مسکون بوده است و همچنین است قلعه تل با تل قلعه در منطقه بی‌بی دوست که از زمان ساسانیان می‌باشد. در هر صورت ظواهر امر نشان نمی‌دهند که این دو محوطه می‌توانستند بالقوه محل زرنگ جدید (پس از ترک دهانه غلامان باشند). ذکر این نکته نیز لازم است که در عکسهای هوایی موجود از منطقه دهها و دهها محوطه بزرگ باستانی شناسایی نشده دیده می‌شوند که هر کدام می‌توانند محل شهر جدید زرنگ باشند و یا مجموعه‌ای از آنان ساکنان دهانه غلامان را در خود جای می‌دهد. آخرین احتمال آنکه ساکنان دهانه غلامان زرنگ جدید خود را در سیستان تحت تسلط افغانستان و یا تکذیب نمود.

۳۰- استخری، ۱۹۴. ۳۱- همان مأخذ، ص ۱۹۳.

۳۲- مأخذ بالا، ۱۹۳ و ۱۹۴ و ابن حوقل: ۱۵۱-۱۵۲ و جیهانی ۱۶۱-۱۶۲ و مقدسی ۴۴۴.

۳۳- سید محمود موسوی، ۸۶، ۳۴- در سال ۱۳۷۶ بررسی و گمانه‌زنی در آثار کوه خواجه توسط کارشناسان سازمان

میراث فرهنگی کشور تحت سرپرستی نگارنده مجدداً آغاز شد و طی یک برنامه فشرده این گروه موفق به کشف

آثار حالبی در کاخ مرکزی یا قلعه کافرون گردید. در میان آثار بسیار جالب یافت شده در کاخ مرکزی کوه خواجه می‌توان به

نقاشیهای دیواری پیدا شده در روی دیواره یکی از راهروهای جنبی تالار پشت آتشکده کاخ اشاره کرد. گزارش مضموماتی

نخستین فصل کاوش در کوه خواجه هم اکنون در دست بررسی و تهیه می‌باشد.



۳۸- مقداری از این نقاشیها فضاگر در پیمانان جنگ جهانی دوم در میزده برتن از بین رفته‌اند اما دو قطعه بسیار کوچک از آنها در موزه پستانشناسی هندوستان در دهلی نو محفوظ می‌باشند. ظاهراً برخی دیگر از قسمتهای این نقاشیها در موزه سروبولین نیویورک نگهداری می‌شوند.

36- Faecenna, 83-97.

۳۷- الخراج، ۱۳۸، ۳۸- ابن خردادبه، ۳۹-۳۸، ۳۹- ابن رسته، ۲۰۴، ۲۰- ابنلذان، یعقوبی، ۵۶-۵۷.  
 ۴۱- تاریخ سیستان، ۱۶-۱۵، ۲۲- نگاه کنید به زیرنویس شماره ۱۲، ۲۳- حدود العالم، ص ۱۶، ۲۴- مآخذ بالا، ص ۴۴.  
 ۴۵- در ابن حوقل، هبلمند.  
 ۴۶- خود هست از نظر تاریخی در سیستان واقع است و به نظر می‌آید که منظره از سیستان در این جا شهر زرنج در جنوب سیستان باشد. در موارد گوناگونی مورخان از نام سیستان به صورت شهر سیستان یاد کرده‌اند که منظورشان کل ایالت نبوده بلکه منحصر به مهمترین شهر آنجا یعنی زرنج می‌شده است.

۴۷- استخری، ۱۹۶ و ابن حوقل، ۱۵۵ و جیهانی، ۱۶۳.  
 ۴۸- ابن حوقل از این رود با نام باب الطعام که نام یکی از دروازه‌های زرنج بوده است نامبرده است، ص، ۱۵۴.  
 ۴۹- ابن حوقل، نامبرده، ۱۵۴، ۵۰- ابن حوقل، ۱۵۵، ۵۱- استخری، ۱۹۵.  
 ۵۲- در کتاب سایکس از محلی به نام مینگ در نزدیکی قلعه نادعلی نامبرده شده است، سایکس، ص ۳۹۱.  
 ۵۳- استخری، ۱۹۵ و ابن حوقل، ۱۵۵، ۵۲- مقدسی، ۲۸۲.  
 ۵۵- اگر فوسح را ۶ کیلومتر حساب کنیم طول رودخانه ۹۱۰ کیلومتر است و اگر ۸ کیلومتر حساب کنیم ۱۰۸۰ کیلومتر است که تقریباً برابر است با طول امروزی آن.

۵۶- مستوفی، ۲۱۷، ۲۲۰ و ۲۲۱، ۵۷- استخری، ۱۹۲، ۵۸- نگاه کنید به زیرنویس ش ۱۲.  
 ۵۹- ابن حوقل، ۱۵۴-۱۵۳، ۶۰- مآخذ بالا، ص ۱۵۳ و استخری، ۱۹۴.  
 ۶۱- سایکس، ده‌هزار مایل... فصلهای ۲۳-۳۱، ۶۲- بیت، ایستان، جلد اول، ۶۳- بیت، سفرنامه خراسان و سیستان.  
 ۶۴- مآخذ بالا، ص ۶۳، ۶۵- همان مآخذ، صص ۸۲-۸۱، ۶۶- همان مآخذ، ص ۹۹.

67- Casal, 1961; Tosi, 1970; Hammond, 1970.

## کتابشناسی

۱- ابن حوقل، صورده الارض، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.

۲- ابن خردادبه، المسالک و الممالک، ترجمه حسین قره جانشو، تهران، ۱۳۷۰.

۳- ابن حوقل، صورده الارض، ترجمه جعفر شعار، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ۱۳۴۵.

۳. منجری، مستنک و سائیکه، اعتماد، طرح انتشار، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ سوم، ۱۳۶۱، تهران.
۴. تاریخ میلان، تألیف در حرم، ۶۳۵، ۶۳۶ به تصحیح ملک الشعرای بهار، ۱۳۱۸، حور، چاپ دوم، تهران، ۱۳۶۶.
۵. نیت، ستار، چند اثر، ترجمه سید احمد موسوی، انتشارات امیرکبیر، ارشاد اسلامی، میلان و پلر، انتشارات با همکاری سازمان ملی حفاظت آثار باستانی ایران، تهران، ۱۳۶۶.
۶. نیت، میلان به اعتماد، علامتی ریش اشراقی، انتشارات امیرکبیر، حفظ و احیاء میراث فرهنگی، اداره کلی ارشاد اسلامی، میلان و طرح‌ها، مشهد، ۱۳۶۱.
۷. جهانی‌نگار، ترجمه علی بن عبدالسلام، کتاب، مستقیمه و تعلیقات فیروز منصوری، شرکت چاپ نشر، ۱۳۶۸.
۸. حدود العالم، التکون العالمی من المغرب الی المشرق، با کوشش امیر جهانگرد، ظهوری، تهران، ۱۳۶۶.
۹. نایکنی، امیر برسی، حرمنامه دوران موریسی نایکنی، ۵۵:۵۶، فصل اول، ترجمه حسین سعادت توری، انتشارات طرح چاپ اول، تهران، ۱۳۶۳.
۱۰. سید محمدعلی، سید منصور، شهر سرخس، انتشارات طرح، ۲۰۰۶، ۲، تهران، ۱۳۶۶.
۱۱. سید سجادی، شهر سرخس، سفری از شمال به جنوب و ظهوری از ایران، با کوشش محمد برسیکنی، تهران، ۱۳۶۵.
۱۲. سید سجادی، سید منصور، شهر سرخس، تاریخ و باستانشناسی، انتشارات سازمان میراث فرهنگی، تهران، ۱۳۶۵.
۱۳. سید سجادی، سید منصور، دهانه غلامان، ظهوری در میلان، به همراه باستانشناسی و تاریخ، سال دوم شماره دوم، بهار و تابستان، ۱۳۷۵، شماره پیاپی ۴۲۰، زم ۱۳۷۶.
۱۴. فدایه بن جعفر، کتاب الخراج، ترجمه با همکاری حسین قزوینی و علی‌اکبر امیر، تهران، ۱۳۷۰.
۱۵. مجتهدزاده، بیروز، طبرستان، هامون در جستجوی چند پدیده نیک، کاروانگرد، اطلاعات میانی اقتصادی، سال دوم شماره پنجم و ششم (پس از استیفاء)، ۱۳۷۲، ۳۳-۳۵.
۱۶. مستوفی خراسانی، ریختن القویله به کوشش آقای مستوفی، تهران، ۱۳۶۶.
۱۷. شمس، امیر تقی‌خان، بی‌عنوان، ترجمه فلیش توری، شرکت مولفان و مترجمان ایران، تهران، ۱۳۶۱.
۱۸. منجری، محمود، نهادت‌های خراسانی، ترجمه زایل و خلاصه‌ای از تاریخ مطالعات و کادوهای انجام شده در آن، با مجموعه مقالات کنگره تاریخ معاری و شهرسازی، دانشگاه امیرکبیر، تهران، ۱۳۷۵، سازمان میراث فرهنگی، کشور، فصل ۹۶-۹۷.
۱۹. پشته‌ها، ۱۹۹۱، گزارش ایزنهور، دوره ۱، به کوشش بهرام تریوشی، دانشگاه تهران، چاپ سوم، تهران، ۱۳۵۶.
۲۰. ابراهیم آهینی، نگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۶.



۲۰- پست، سرخانه خرمشاه و سیستان، شرح رسم کلیل پسته به اهرن ا اعلستان در روزگار ناصرالدین شاه، ترجمه قدرت ا روشنی و مهرداد زمهری، انتشارات پردات جاذب اول، ۱۳۶۵، تهران.

21- Bessoval, B. and H. P. Francfort, "The Nad-i Ali-Surkh Dagh" A Bronze-Age monument platform in Central Asia (From Samark to Merv): contribution to the Archaeology of South and West Asia in Memory of George Dado, Jr. J. Marc Kenner (ed), *Western Archaeological Reports*, Vol. 3, 1994, pp. 3-14

22- Casati, J. M., *Excavations de Moudgok (Mémoires de la Délégation archéologique Française en Afghanistan)*, n.17, Paris, 1961.

23- Facenna, D., "A New Fragment of Wall-Painting from Chaga Shahr (Kul-i Hwaga-Station, Iran)", in: *East and West*, Vol. 31, Nov 1-4, Dec, 1991, pp. 83-97.

24- Fairservice, Walter A. Jr., "Archaeological Studies in the Eastern Basin of Southwestern Afghanistan and Eastern Iran", *Archaeological Papers of the American Museum of Natural History*, V-4 XLVIII, New York, Part I, pp. 1-129.

25- Gauth, G., *Recherche Historique et Epigraphique*, Paris, 1881-3, pp. 1-155.

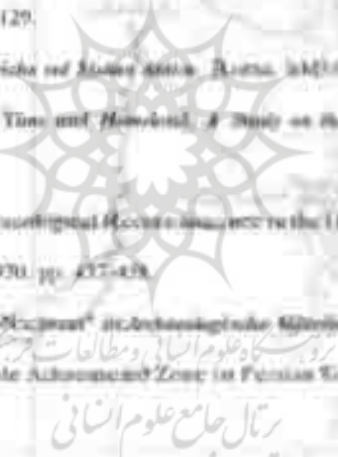
26- Groll, G., *Zoroaster's Time and Homeland, A Study on the origins of Mazdeism and Related Problem*, L.U.D, Napier, 1980.

27- Hammond, N., "An Archaeological Excavation in the Helmand Valley, South Afghanistan in: *East and West*, Vol 20, No. 4, 1970, pp. 437-438.

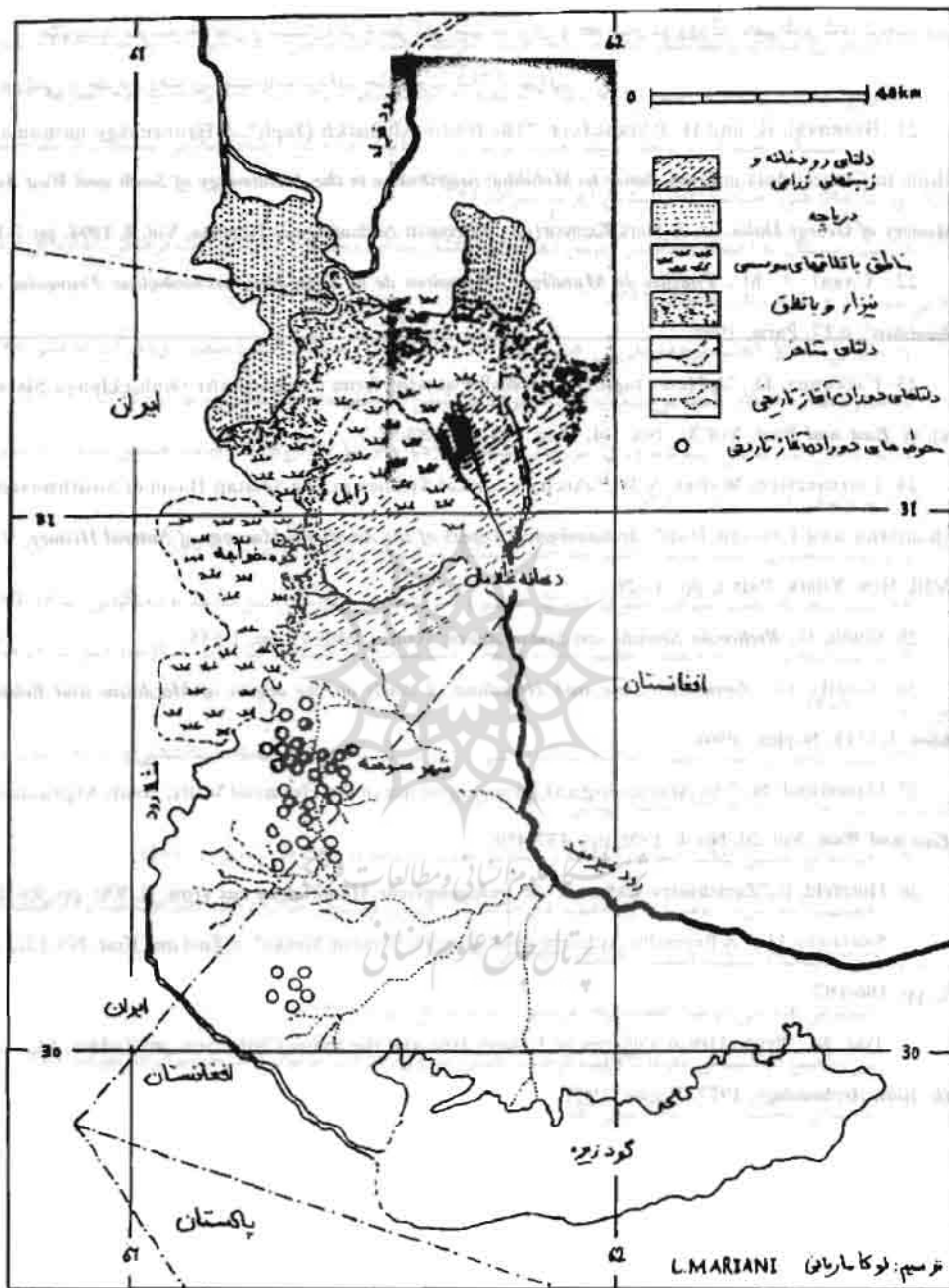
28- Herzfeld, E., "Zarathustra-Nachlass" in: *Archaische Mitteilungen aus Iran*, II, 1930, pp. 99-112.

29- Scerrato, U., "A Probable Achaemenid Zone in Persian Tostan" in *East and West*, No. 13/2-3, 1962, pp. 186-197.

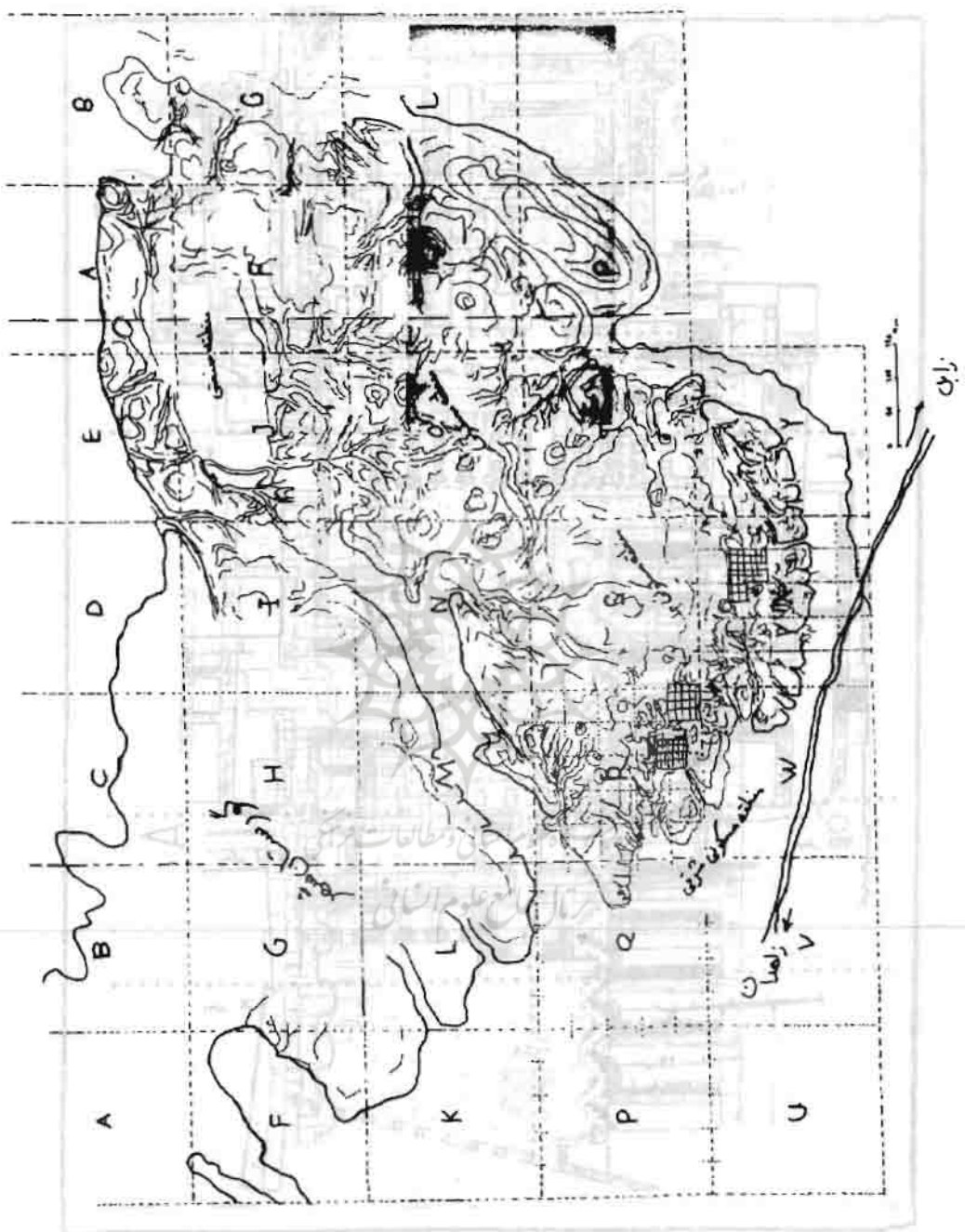
30- Tosi, M., "Proto-Urban Culture of Frontier Iran and the Indus Civilization", in: Taddes M., (ed) *South Asian Archaeology*, 1977, Naples, 1978.



رتال جامع علوم انسانی

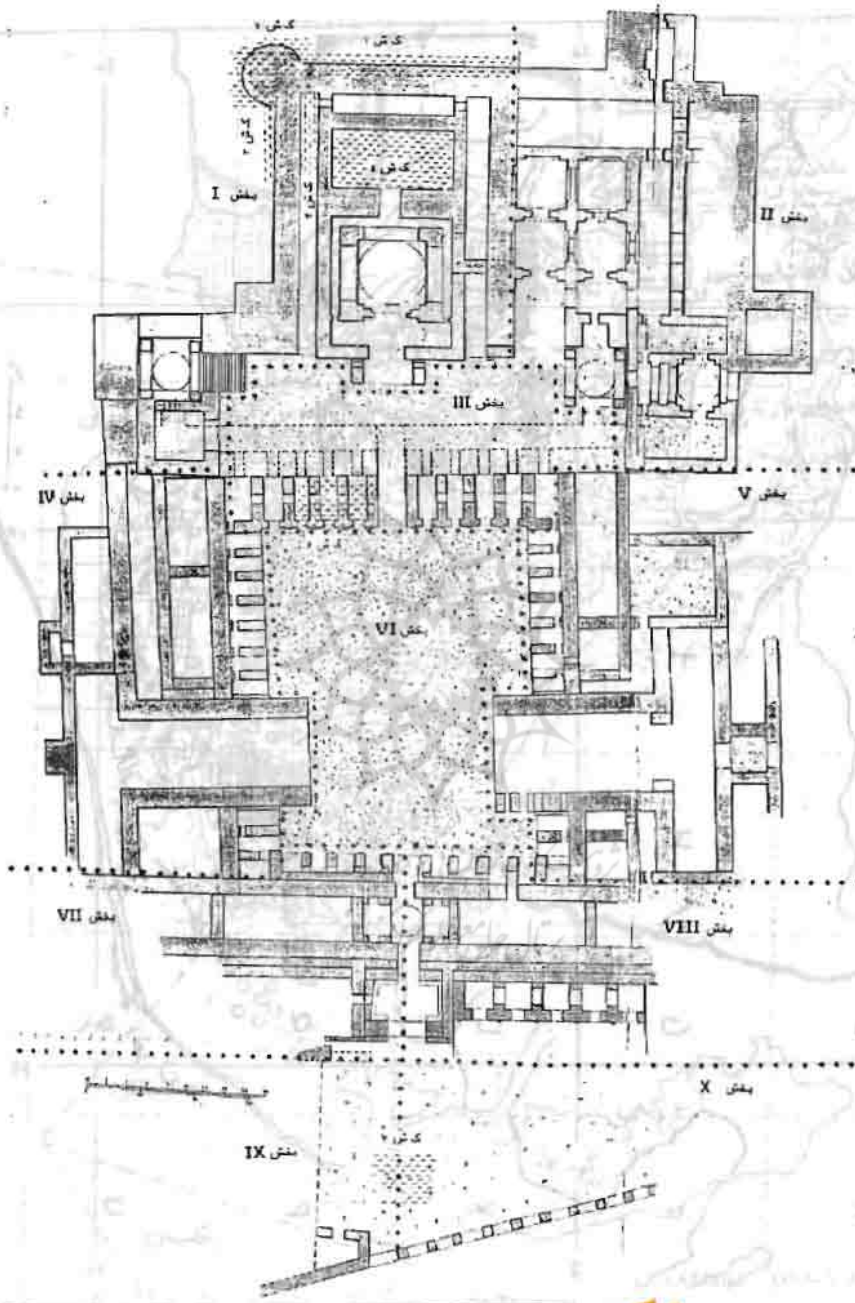


شماره ۱: سیستان ایران



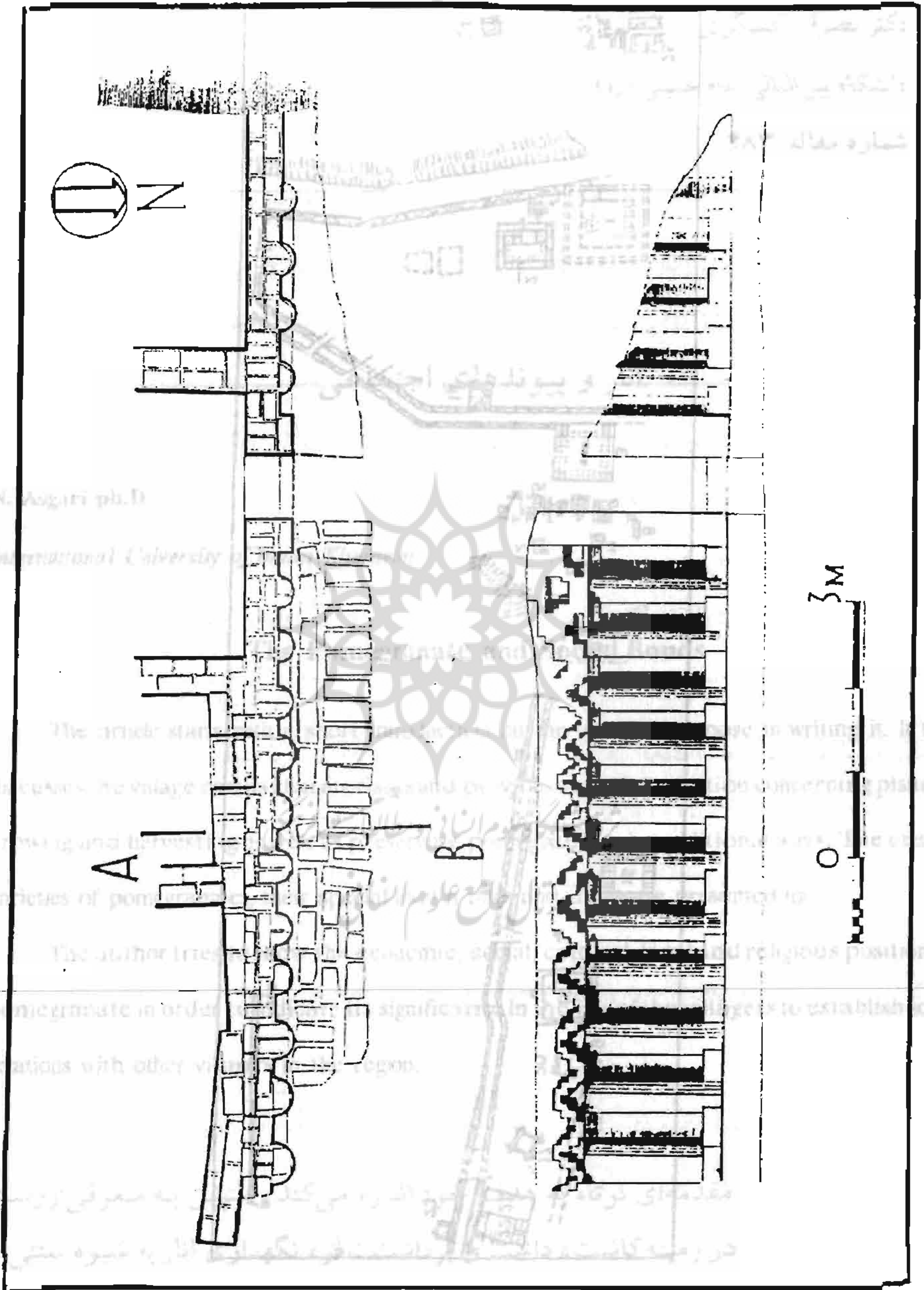
شماره ۲: تپه‌های شهر سوخته



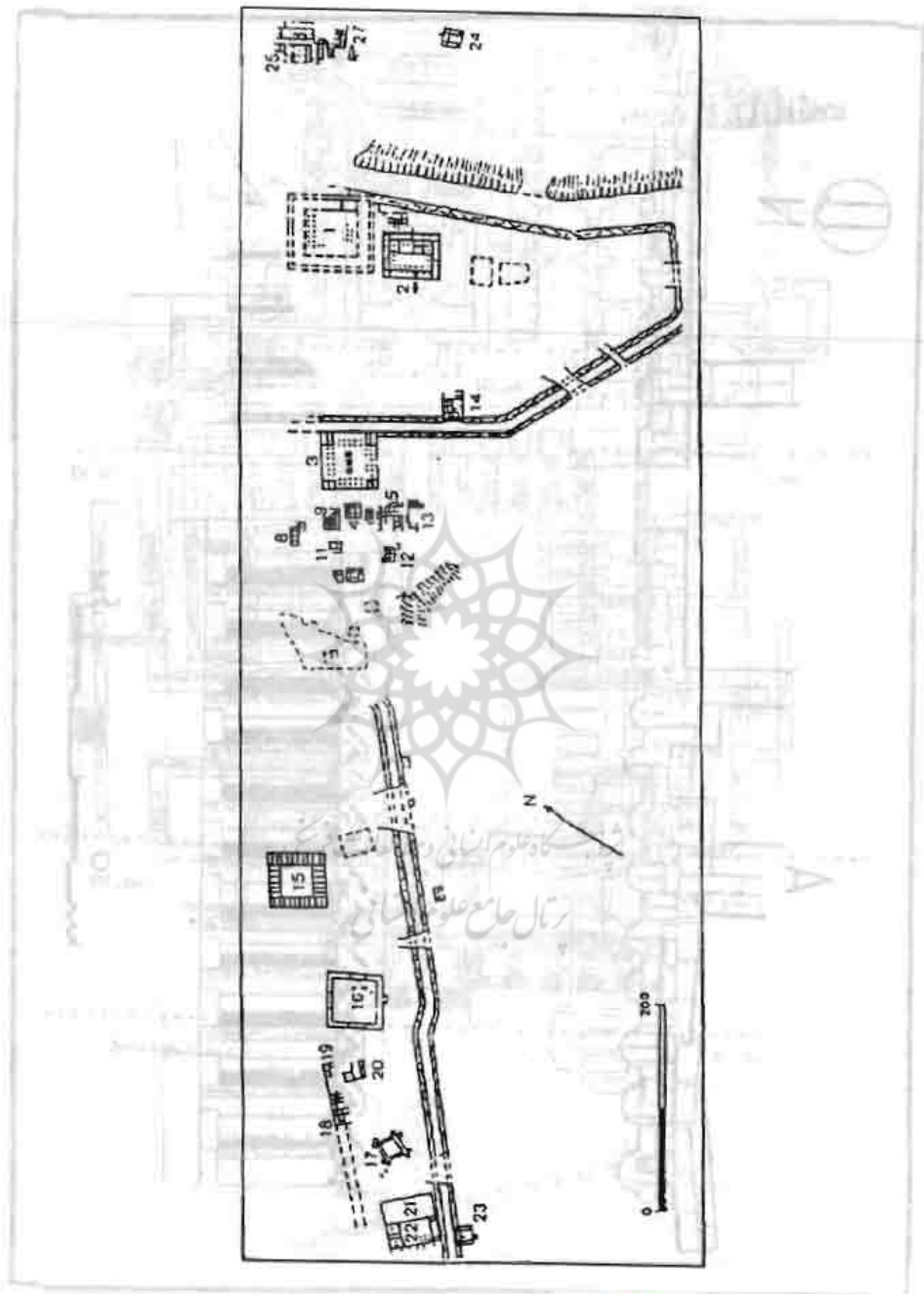


بر شماره ۱: قلعه کافرون کوه خرابه





تصویر شماره ۲: کاخ / معبد موندیگاکی / کند تلامن ما پیر بوده



۳. توزیع بناها در دهانه غلامان